

رژیم در سرایشی انحطاط

در باره حزب طلسمه کارگر

مبانی اتحاد چپ کارگری

بحث آزاده کارگران سوسیالیست

فاشیسم و سوسیال دموکراسی

در دفاع از پناهندگان ترکیه



کارگران جهان متحد شوید

فهرست مطالب

سر مقاله:

۱ رژیم در سراسر اسیبی انحطاط. م. رازی

بحث:

۵ حزب پیشتاز انقلابی. غ. یاری

مسئله اتحاد:

۱۳ مبانی اتحاد نیروهای چپ کارگری.
هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

امور دفاعی:

۱۸ در دفاع از پناهندگان ایرانی در ترکیه.
(فعالیت‌های مشترک نیروهای چپ و مصاحبه با بی. بی. سی.)

مسائل بین‌المللی:

۲۱ اوضاع سیاسی ایرلند شمالی. جری دانینگ
۲۹ سازمان بین‌المللی کار. مراد شبرین

دیدگاه:

۳۴ فاشیزم و جنبش کارگری. از نشریه کندوکاو - بخش آخر

بحث آزاد:

۳۹ پیرامون مفهوم کارگران سوسیالیست. محمد کشاورز

رژیم در سراسیبهی انحطاط

رژیم سرمایه‌داری ایران که بحران سیاسی و اقتصادی آن عمیق‌تر شده است، در ماه‌های گذشته مبادرت به تبلیغات مضحکی توسط سردمداران خود در مطبوعات فرمایشی، کرده است - تبلیغاتی که همه در خدمت مخفی‌نگه داشتن شدت بحران رژیم طراحی شده‌اند. برای نمونه اخیراً نقل قولی از خمینی در سرلوحه برخی از مطبوعات مشاهده شده است، مبنی بر اینکه: "هر کشوری که به قوانین اسلام عمل نماید، از پیشرفته‌ترین کشورها خواهد شد!" و در ادامه همین پیش‌بینی دقیق! آقای رئیس‌جمهور، ماه گذشته فرمودند که "امروز در اکثر زمین‌ها به سمت خود کفایی پیش می‌رویم!" ("کار و کارگر"، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۷۳). اما، بر خلاف پیش‌بینی‌های "رهبران انقلاب"، پس از سپری شدن بیش از ۱۵ سال و اجرای "قوانین اسلامی" در ایران، این جامعه - تحت کنترل سرمایه‌داران آخوندی - نه تنها گامی به پیش (حتی در چارچوب جوامع عقب افتاده سرمایه‌داری منطقه) برنداشته، که حتی به پس نیز رفته و هم اکنون در سراسیبهی انحطاط سیاسی و اقتصادی قرار گرفته است.

اول، اختلاف‌های درونی رژیم بر سر چگونگی تحقق نظام سرمایه‌داری در ایران کماکان به شدت ادامه دارند. گرچه رفسنجانی در مصاحبه اخیرش در تهران (۷ ژوئن ۱۹۹۴)، ارتباط خود با خامنه‌ای را "صمیمی" توصیف کرد، اما اختلافات درونی رژیم عمیق‌تر از گذشته شده‌اند و موقعیت سیاسی باند رفسنجانی تضعیف شده است. چند ماه پیش، ۲۴ بهمن، بر اساس حکمی از جانب خامنه‌ای، محمد هاشمی (برادر رفسنجانی) از مقام مدیریت "صدا و سیما" رژیم،

بر کنار شد، و علی لاریجانی، یکی از نزدیکان خامنه‌ای، به جای وی منصوب شد. مصطفی میر سلیم، مشاور و رئیس دفتر خامنه‌ای در دوره ریاست جمهوری او، به سمت وزیر "فرهنگ و ارشاد اسلامی" برگزیده شد. همچنین تغییرات دیگری نیز در سطوح دیگر مسئولین دولتی صورت گرفته است (ریاست سازمان تربیت بدنی، سازمان امور اداری و استخدامی و غیره). کلیه این تحولات نشان می‌دهند که موقعیت باند رفسنجانی ضعیف‌تر، و مخالفان وی تقویت شده است. و این تغییرات در جناح بندی‌ها نیز نمایانگر اینست که رژیم سرمایه‌داری پس از ۱۵ سال هنوز نتوانسته است خود را تثبیت کند. بازتاب عدم تثبیت قدرت سیاسی نیز در اختشاش برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی نمایان می‌شود.

اختلاف‌ها نیز همواره بر سر یک مسئله محوری دور می‌زنند. و آن مسئله این است که تناقض و تضاد اساسی‌ای در سیاست باند رفسنجانی (جناح "معتدل") نهفته است. از یک‌سو، تحقق جهت‌گیری به سوی غرب و جلب رضایت امپریالیزم و بانک‌های بین‌المللی، بایستی با یک سلسله گام‌های مشخص سیاسی (گشایش‌های نسبی دموکراتیک بورژوازی) و اقتصادی (گشودن کامل درهای اقتصاد به سوی سرمایه‌داران خارجی و ایرانی) همراه باشد. از سوی دیگر، چنین اقدامات اقتصادی طبعاً منجر به کاهش قدرت سیاسی آخوندها و سرمایه‌داران تجاری و بازاری خواهد شد. و همچنین گام‌های سیاسی نیز به سرعت منجر به حرکت‌های خودانگیخته توده‌ای زحمتکشان، کارگران و سایر قشرهای تحت ستم می‌شود- زیرا که عمق نارضایتی اجتماعی به چنان درجه‌ای رسیده است که گشایش‌های محدود دموکراتیک بهیچوجه عطف توده‌ها برای دموکراسی واقعی را برطرف نمی‌کند. امروز دیگر مردم زحمتکش ایران به چیزی کمتر از سرنگونی کل دستگاه دولتی هیئت حاکم رضایت نمی‌دهند. تناقض باند رفسنجانی نیز در این نکته نهفته است: یا بایستی کل رژیم کنار رود تا نخستین گام‌ها در راستای حل مسایل اقتصادی و سیاسی برداشته شود و یا با زور سر نیزه، چماق، شکنجه و اعدام‌ها، نظام "اسلامی" مستقر گردد. راه سومی وجود ندارد.

باند رفسنجانی -در بهترین حالت- می‌خواهد سرمایه‌داری عقب افتاده آخوندی را در چارچوب نظام سرمایه‌داری بین‌المللی احیاء کند. و جناح دیگر خواهان حفظ وضعیت موجود است. چنانچه وضعیت موجود ادامه یابد، شاهد طغیان‌های خودانگیخته توده‌ای، و وخیم تر شدن وضعیت اجتماعی توده‌های مردم

خواهیم بود. و اگر باند رفسنجانی توفیق حاصل کند، باید در انتظار رودرویی طبقه کارگر، از طریق تشکل‌های مستقل آن، با رژیم باشیم. به عبارت ساده تر جناح خامنه‌ای به باند رفسنجانی می‌گوید که: "با جهت‌گیری به سوی غرب توافق داریم به شرط اینکه اعتراضات توده‌ای نداشته باشیم وگرنه قدرت سیاسی را از دست می‌دهیم". و در مقابل باند رفسنجانی پاسخ می‌دهد که: "برای منافع درازمدت سرمایه‌داری و حفظ قدرت سیاسی، بایستی سرمایه‌داری مدرن احیاء شود و لازمه آن نیز کاهش قدرت آخوندی و افزایش قدرت سرمایه‌داران داخلی و خارجی است. در غیر این صورت هم سرمایه‌داران آخوند و هم مدرن هر دو با هم سر به نیست می‌شوند!" دعوا درونی هیئت حاکم همین است و بس!

دوم، در سطح اقتصادی نیز وضعیت بهتر از موقعیت سیاسی رژیم نیست. با وجود در آمد سرشار نفت، سرمایه‌داران برای پر کردن هرچه بیشتر جیب‌های خود و تقلیل وخامت بحران اقتصادی، وام‌های سنگینی از بانک‌های بین‌المللی دریافت کرده که هرگز قادر به بازپرداخت آن وام‌ها نخواهند بود. بنابر گزارش بانک مرکزی صرفاً جمیع تعهدات عقب افتاده رژیم در سال ۱۹۹۳ بالغ بر ۸ میلیارد دلار بوده است. دولت ایران هم اکنون به ۱۱ بانک خصوصی و شرکت‌های آلمانی در حدود ۲/۶ میلیارد دلار بدهی عقب افتاده دارد. و به ژاپن ۲ میلیارد دلار، که اخیراً مجدداً قسط بندی شده و قرار است رژیم این مبلغ را پرداخت کند. و به اتریش ۴۵۸ میلیون دلار، به بلژیک ۲۰۰ میلیون دلار و غیره. اما، اصل مبلغ بدهی‌ها به ۳۰ میلیارد دلار تخمین زده شده است. بنابر اظهارات محمد حسین عادل، رئیس کل بانک مرکزی، در "چهارمین کنفرانس سیاست‌های پولی و ارزی" بدهی‌های ایران تا سال ۲۰۰۶ به بانک‌های بین‌المللی به ۱۸ میلیارد دلار خواهد رسید! بدیهی است که دولت در ازای وام‌های عقب افتاده و آتی ناچار است مبالغ هنگفتی بهره پرداخت کند. حسینی شاهرودی، رئیس کمیسیون اقتصاد و دارایی مجلس میزان بهره پرداختی دولت را به ۷۰۰ میلیون دلار در سال تخمین زد.

برای نخستین بار پس از انقلاب ۱۳۵۷، ماه گذشته اجازه گشایش بانک‌های خصوصی توسط رئیس کل بانک مرکزی صادر شد (تایمز مالی، ۱۵ ژوئن ۱۹۹۴). اخیراً لایحه‌ای برای تصویب به مجلس پیشنهاد شده که طبق آن سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران آزاد اعلام شود. چنین اقداماتی از سوی دولت نمایان‌گر وضعیت بحرانی برنامه‌های اقتصادی رژیم است. بدیهی است که با

افزایش وام‌ها از بانک‌های خارجی و تأسیس بانک‌های خصوصی و عدم وجود طرح‌ها و سیاست‌های مشخص برای بهبود وضعیت اقتصادی، بحران اقتصادی نه تنها رو به بهبود نخواهد رفت که روز به روز با افزایش بدهی‌های ایران به بانک‌های خارجی وضعیت وخیم‌تر از گذشته نیز خواهد شد.

با افزایش سرسام آور بهای کالاهاى اولیهٔ زندگى (قوطى روغن ۴ کیلوئى ۱۳۰۰ تومان، یک کیلو برنج ۲۰۰ تومان، مرغ کیلوئى ۲۳۰ تومان، گوشت کیلوئى ۵۷۰ تومان!)؛ ازدیاد میزان بیکارى (بنا بر نظر کارشناسان مستقل، میزان بیکارى در سال آتى به حدود نصف جمعیت قادر و آماده به کار جامعه خواهد رسید)؛ معضلات اجتماعى جامعه نیز عمیق‌تر خواهد شد.

اجرای "قوانین اسلامى" (سرمایه‌دارى)، بر خلاف نظر خمینى، نه تنها ایران را به سطح "پیشرفته‌ترین" کشورها نخواهند رساند که به قهقرا مى‌برد. اقتصاد ایران، بر خلاف نظر رئیس جمهور، نه تنها "خود کفا" نشده که هرچه بیشتر به زائده‌ای وابسته به بانک‌های بین‌المللی تبدیل شده است. تنها یک اقتصاد با برنامهٔ سوسیالیستی همراه با کنترل کارگری است که چنین جامعه‌ای را از طریق گسست از امپریالیزم به خودکفایی می‌رساند. و تنها از طریق سرنگونی کامل قدرت سیاسى رژیم فعلی توسط شوراهای کارگری است که چنین اقدامی میسر می‌شود. تحت چنین وضعیتی برای سرنگونی رژیم، طبقهٔ کارگر نیاز به تشکیلات سیاسى خود و حزب پیشتاز انقلابی، دارد. کوشش در راستای تدارک حزب پیشتاز انقلابی و در عین حال مبارزهٔ مشترک نیروی‌های چپ کارگری - بر مبنای اتحاد عمل-علیه رژیم، یکی از وظایف اساسی سوسیالیست‌های انقلابی در مقطع کنونی است.

م. رازی

۲۵ ژوئن ۱۹۹۴ - پاریس

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری ایران!
زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!

حزب پیشتاز انقلابی نکاتی در باره انحرافات موجود و چگونگی تدارک حزب

در زیر متن سخنرانی یکی از طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، خ. یاری، در سمینار "ویژگی حزب طبقه کارگر و چگونگی تشکیل آن"، ۱۸ ژوئن ۱۹۹۴ در لندن، را برای اطلاع خوانندگان انتشار می‌دهیم. در این سمینار ۳ سخنران دیگر نیز شرکت داشتند (طرفداران: انجمن کارگران تبعیدی، راه کارگر و پروژه ایجاد پولتن بحث).

بحث امروز من بر اساس اهمیت و ضرورت حزب کارگری بنا نشده، زیرا که فرض را بر این می‌گذاریم که رفقای که در این جلسه شرکت کرده‌اند به اهمیت و لزوم حزب کارگری نقداً رسیده‌اند. بنابراین بحث را به سه قسمت تقسیم می‌کنم: اول، خصوصیات اساسی حزب کارگری از دیدگاه ما. دوم، ارزیابی انحرافات موجود در جنبش در مورد حزب. سوم، چگونگی ساختن حزب در وضعیت کنونی.

اول: خصوصیات اساسی حزب طبقه کارگر

حزب کارگری، تشکیلاتی است که خود و طبقه کارگر را برای تسخیر قدرت و برای سرنگونی رژیم سرمایه‌داری آماده می‌کند. این حزب نه تنها طبقه کارگر بلکه کلیه اشرار تحت ستم در جامعه را بسیج می‌کند. به این علل، این حزب ویژگی‌های خاصی دارد. وجه تمایز این حزب با تمام احزابی که به نام طبقه کارگر تشکیل می‌شوند بطور کلی در پنج نکته نهفته است.

۱- ماهیت طبقاتی حزب - حزب طبقه کارگر، همانطور که از نامش پیدا است، حزب کارگری است. مفهوم حزب کارگری این است که در برنامه کارگری است - یعنی اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی (انقلاب کارگری) دارد. جهت‌گیری مشخص کارگری دارد و در ترکیب اعضاء و رهبری، کارگری است. این حزب باید برنامه عمل مشخص برای مداخله روزمره در درون طبقه کارگر داشته باشد - یعنی دارای برنامه عمل کارگران است. به سخن دیگر، این حزب باید مجهز به برنامه انقلابی/انتقالی باشد. وجه تمایز چنین حزبی با سایر گروه‌های

مدافع زحمتکشان اساساً متفاوت است. حزب کارگری با گروه‌های چریکی مجهز به بهترین سلاح‌های نظامی متفاوت است؛ با گروه‌ها و دسته‌های روشنفکری مجهز به بهترین تئوری‌ها-اما بدون ارتباط با پیشروی کارگری-فوق دارد. این حزب با دسته‌های دانشجویی یا دهقانی کاملاً متفاوت است. تنها حزبی که می‌تواند پایه و زمینه تسخیر قدرت را آماده کند، حزب کارگری است. کلیه جریان‌ها و دسته‌هایی که در ابتدا توسط روشنفکران انقلابی کار خود را آغاز می‌کنند، اگر قرار باشد که ارتباط مستقیم و ارگانیک در اسرع وقت (و از ابتدا) با پیشروی کارگری ایجاد نکنند به زودی منحل خواهند شد. بنابراین ماهیت طبقاتی این حزب باید کارگری باشد.

۲- چگونگی تشکیل حزب- این حزب یک حزب "توده‌ای کارگری" نیست که شامل کل کارگران جامعه باشد. علت این نیز خیلی ساده است. اول اینکه، در شرایط ویژه ایران یک حزب توده‌ای نمی‌تواند شکل بگیرد، چون به دلیل وجود اختناق اصولاً رژیم دیکتاتوری تشکیل چنین حزبی را اجازه نمی‌دهد. دوم اینکه، اگر هم چنین حزبی تشکیل شود پر از جاسوسان رژیم خواهد شد که پروسه انقلاب کارگری در جامعه را از طریق رخنه در این حزب مسدود می‌کنند. بنابراین حزبی که ما از آن صحبت می‌کنیم حزب اقلیتی از طبقه کارگر است، حزبی که متشکل شده از پیشگام کارگری، حزبی که از آگاهترین، متشکل‌ترین و منضبط‌ترین عناصر کارگری تشکیل شده است. این است آنچه که ما حزب کارگری می‌نامیم. منتها ضمن اینکه حزب کارگری جدا از کل طبقه کارگر متشکل می‌شود باید پیوند مرتب، ارگانیک و نزدیک با طبقه کارگر داشته باشد. یعنی این دوگانگی وجود دارد، از یک طرف حزب خود را از کل طبقه کارگر جدا می‌کند- دلیل اصلی این است که کل طبقه کارگر همزمان، به یک شکل و در مجموع به آگاهی سوسیالیستی نمی‌رسد. انحرافات مختلفی در درون طبقه کارگر وجود دارند. انحرافات آنارشویستی و فرمیستی در درون طبقه کارگر ظاهر می‌شوند. بنابراین اگر این حزب بخواهد تسخیر قدرت را سازمان دهد باید خود را از کل طبقه کارگر مجزا کند. ولی در ضمن باید پیوند مرتب و ارگانیک هم با کل طبقه کارگر داشته باشد.

عناصر اصلی‌ای که این پیوند را ایجاد می‌کند پیشروان کارگری هستند، پیشروانی که در عمل مبارزاتی به رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر تبدیل شده‌اند.

در واقع ترکیب داخلی حزب هم باید در بر گیرنده این عناصر باشد. یعنی حزبی کارگری حزبی است متشکل از روشنفکر انقلابی - حاملین دانش سوسیالیستی - با ترکیب ارگانیک و نزدیک با پیشروی کارگری. اگر این دوازدهم جدا شوند حزب پیشتاز انقلابی حزبی که ما در نظر داریم بوجود نمی‌آید. پروسهٔ تسخیر قدرت به عقب خواهد افتاد و حزب منحط خواهد شد و انقلاب سوسیالیستی‌ای در کار نخواهد بود. بنابراین در درون یک حزب پیشتاز انقلابی افرادی از سوابق مختلف دور برنامهٔ انقلابی متشکل می‌شوند. و دیگر وجه تمایزی بین "روشنفکر" و "کارگر" وجود نخواهد داشت. این حزب بطور یکپارچه در داخل طبقهٔ کارگر حول یک برنامهٔ انقلابی مداخله می‌کند. چنین حزبی، یک حزب پیشتاز انقلابی است.

۳- ساختار تشکیلاتی حزب - این حزب باید دارای دموکراسی درونی و مرکزیت باشد. دموکراسی هم یک تعارف نیست. دموکراسی یک امر اداری نیست، که اینجا یا آنجا از اعضای حزب گرفته شود و در جای دیگر داده شود. دقیقاً به دلیل پیوندی که حزب پیشتاز می‌خواهد با کل طبقهٔ کارگر برقرار کند، اعضای حزب موظف هستند برنامهٔ سراسری این حزب را به درون طبقهٔ کارگر برده و محک بزنند و صیقل بدهند و سپس آن را با اصلاحات ناشی از تاکتیک‌های مشترک به درون حزب بازگردانند - جایی که بتوان در مورد کلیه مسائل به بحث و تبادل نظر پرداخت. بنابراین در حزب پیشتاز انقلابی باید دموکراسی مشخص کارگری وجود داشته باشد. یعنی اینکه این حزب باید کنگره‌های مرتب داشته باشد. حزبی که قرار است پیشتاز طبقهٔ کارگر باشد باید رهبری انتخاب کند. این رهبری باید منتخب اعضا باشد. اعضا باید قابلیت این رهبری را شناخته باشند و در ضمن رهبری باید قابل عزل باشد (اگر خطائی از آن سر بزنند). این حزب در درون خود باید حق گرایش را تضمین کند - اگر حق گرایش وجود نداشته باشد، اگر اختلافات نتوانند بروز کنند، این حزب قادر نخواهد بود پیوندش را با توده‌های طبقهٔ کارگر برقرار کند. بنابراین حزبی که ما از آن صحبت می‌کنیم حزبی است که بر اصل سانتوالیوم دموکراتیک بنا نهاده شده است.

۴- در مورد تئوری انقلابی درون حزب - در ابتدای ساختن نطفهٔ اولیهٔ حزب، اعضای این حزب، به خصوص روشنفکران انقلابی که مسلح به دانش سوسیالیستی هستند، باید در اسرع وقت و بلافاصله اعضا و رهبران کارگری

این حزب را بسازند و آموزش و تجارب خود را به رهبران عملی طبقه کارگر در درون حزب منتقل کنند. اعضای این حزب چه روشنفکر، و چه کارگر باید به کادراهای ورزیده مبارز درون طبقه کارگر تبدیل شوند. کادراهایی که یک روز بتوانند به بحث فلسفی پردازند، یک روز اعتصاب سازمان بدهند، یک روز کمیته عمل مخفی بسازند و یک روز به بحثهای تئوریک و سخنرانیهای سیاسی در مقابل هزاران نفر پردازند. این نوع کادرها را ما درون حزب انقلابی لازم داریم - کادراهایی که خودشان و کل طبقه کارگر را برای انقلاب سوسیالیستی، و برای خود-مدیریت کارگری پس از انقلاب آماده کنند.

۵ - مفهوم بین المللی بودن حزب - همانطور که حزب انقلابی در سطح ملی باید ساخته شود، کادراهای این حزب از نخستین روز باید مبادرت به ساختن حزب بین المللی نیز کنند. زیرا که طبقه کارگر به یک طبقه بین المللی تبدیل شده و بورژوازی نیز در سطح بین المللی علیه کل طبقه کارگر خود را بسیج می کند. بنابراین مفهوم انتوناسیونالیسم این است که حزب بین المللی طبقه کارگر در سطح جهانی باید ضمن ساختن احزاب ملی، ساخته شود. این پنج نکته اساسی است که می خواستم به آنها اشاره کنم. نکات دیگر هم هست ولی به این ۵ نکته اکتفا می کنم.

دوم: انحرافات موجود در رابطه با ساختن حزب

در اینجا، مخاطبین ما کسانی هستند که در سطح عملی و نظری وارد پروسه ساختن حزب شده اند (و نه سایر انحرافات موجود). اینها دو انحراف مشخص دارند که دوری یک سکه هستند. یکی انحراف استالینیستی است، که عموماً سازمانهای سنتی دچارش شده اند. در مقابل و در واکنش به این انحراف، برخی از کادراهای کارگری همین احزاب سنتی (از آنجایی که انحرافات رهبران خود را مشاهده کرده اند) خود دچار انحراف آنازکو-سندیکالیستی شده اند. این دو نوع انحراف وجوه مشترکی با هم دارند. اینها وجه اشتراکشان این است که پیوند روشنفکران انقلابی (حاملین دانش سوسیالیستی) و پیشروی کارگری (رهبران طبیعی طبقه کارگر) را نادیده می گیرند. این دو بخش را از هم مجزا می کنند. گرایش اول، انحراف استالینیستی، برتری و الویت را در حزب به روشنفکران می دهد. در درون خودشان دقیقاً روشنفکران هستند که کلیه امور در دستشان هست، تئوریها را تکامل می دهند، و کوشش نمی کنند که تئوریها - دانش

سوسیالیستی- را به کارگران پیشرو منتقل کنند. اگر کارگری هم درون خودشان می‌آوردند سمبلیک است، و به ندرت به رهبری می‌رسد. از طرف دیگر گرایش سندیکالیستی، همین ساختار موجود را قبول دارد، ولی خواهان تقدم پیشروی کارگری است، و روشنفکران را به عنوان جریانی که در خدمت پیشروی کارگری هستند، معرفی می‌کند. امروز در درون طبقه کارگر انحرافات آنارکو-سندیکالیستی بسیار رایج شده است- البته به درجات مختلف و دیدگاه‌های مختلف. یک دیدگاه، روشنفکران را کاملاً ارتجاعی قلمداد می‌کند و اینها را مسبب اصلی شکست تمام انقلابات جهانی می‌داند و صحبت از این می‌کند که شوراهاى کارگری مستقل از هر گروه روشنفکری باید خودش ساخته شود. البته کسانی هم هستند مثل رفیق یداله (که مقالاتش در دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره‌های ۹ و ۱۴ به چاپ رسیده‌اند) که این تئوری را تکامل داده‌اند، و می‌گویند که حزب طبقه کارگر را قبول داریم، منتهی در این حزب حق تقدم باید با پیشروی کارگری باشد. واضح است که این جریان هم مسئله پیوند نزدیک بین پیشروی کارگری و روشنفکران انقلابی را خوب درک نمی‌کند.

این دو گرایش انحرافی در واقع مفهوم دموکراسی درونی حزب را درک نکرده و عملاً خلاف آن را انجام می‌دهند. کلیه گرایش‌های استالینیستی دچار این انحراف هستند، اما امروز مشخصاً در مورد "راه کارگر" صحبت می‌کنیم (چون که اینجا حضور دارد). مثلاً بنا به گفته خود کارگران "راه کارگر"، مانند "قرزام"، که از سابقه "بابا علی" هم نبوده است، این رفقا از بدو تأسیس‌شان برای ده سال کنگره نداشتند! این یک ایراد اساسی است. همچنین این رفقا به محض بروز اولین اختلاف درونی، ۴۰ درصد اعضای خود را تصفیه کردند. این مسئله صرفاً یک لغزش نیست، این یک اشتباه کوچک نیست (حق فراکسیون دادن کنونی نیز این مسئله را توجیه نمی‌کند). این دقیقاً نشان دهنده ساختار تشکیلاتی است که دچار ایراد اساسی و ریشه‌ای است و نمونه‌های بسیاری در مورد سازمان‌های دیگر وجود دارد که چون اینجا نیستند به آنها اشاره نمی‌کنیم.

گرایش سندیکالیستی هم همینطور، اینها از این صحبت می‌کنند که طبقه کارگر در مجموع می‌تواند حزب طبقه کارگر را بسازد (بدون رهبری) "همه با هم"، تمام کارگران محق هستند که سازمان خودشان را تشکیل دهند، نمونه‌های سندیکاهاى کارگری اروپا را می‌آورند، نمونه حزب کارگران برزیل را می‌آورند،

نمونه حزب کارگران در لهستان را می‌آورند. واضح است که کسانی که خواهان این هستند که کل طبقه کارگر با هم جمع شوند نمی‌توانند کارهایشان را متشکل انجام دهند. واضح است که یک رهبری باید داشته باشند که کارها را سازمان دهد. این رهبری به جای اینکه اصل سانترالیزم دموکراتیک لنینیستی را قبول کند، به جای اینکه رهبران آگاهانه منتخب اعضاء باشند و بتوانند عزل شوند، این رهبری را به شکل مخفیانه و باندا بازی ایجاد می‌کند. تمام تجارب احزاب کارگری در سطح جهانی نشان دهنده اینست که اینها واقعاً نمی‌توانند به دموکراسی درون حزبی اعتقاد داشته باشند.

تئوری انقلابی از نقطه نظر گرایش‌های استالینیستی این هست که یک عده برگزیده و دانشمند در سطح رهبری هستند، تئوری را تکوین می‌کنند و این تئوری‌ها را در نشریات منتشر می‌کنند و سایر کادرها و اعضاء باید کارهای روزمره را انجام دهند، باید دوندگی و سازماندهی کنند، و فوئش اگر چیزی هم بخواهند یاد بگیرند، باید نشریه سراسری حزب را بخوانند. واضح است که هیچ نوع انتقال دانش سوسیالیستی در چنین احزابی نمی‌تواند صورت گیرد. افراد برگزیده ایجاد می‌شوند. در واقع فقط عده خاصی به دانش سوسیالیستی مجهز می‌شوند (اینکه تا چه حدی دانش سوسیالیستی را این "رهبران" درک می‌کنند بماند)، و سایر افراد صرفاً به کارهای تشکیلاتی می‌پردازند و هیچگونه دانش سوسیالیستی به آنها انتقال داده نمی‌شود، که بتوانند ورزیده شوند و به عنوان یک میلیتانت و کادر انقلابی در سطح جامعه فعالیت کنند. گرایش سندیکالیستی هم آموزش تئوریک را به عنوان "انحرافات روشنفکرانه" رد می‌کند.

این دو انحراف هیچکدام به انترناسیونالیزم اعتقاد ندارند. از نقطه نظر استالینیست‌ها مفهوم "انترناسیونالیزم" - تا زمانی که "اردوگاه سوسیالیسم" وجود داشت - این بود که در ضیافت فلان سفارتخانه اروپای شرقی شرکت کنند و همبستگی اعلام کنند! سندیکالیست‌ها نیز صرفاً "همبستگی بین‌المللی" کارگران را از طریق ارتباطات با اتحادیه‌های کارگری را "انترناسیونالیزم" می‌دانند.

این دو انحراف در واقع دو روی یک سکه هستند و هیچیک درک صحیحی از حزب پیشتاز انقلابی ندارند.

سوم: در وضعیت کنونی چه باید کرد؟

در شرایط فعلی بدیهی است که نمی‌توان به کارگران پیشرو (که تعدادشان

هم در خارج زیاد شده است) یا انقلابیون، توصیه کرد که به این احزاب سنتی ملحق شوند. درست برعکس، کاری که باید انجام شود این است که کادرها و اعضای این احزاب سنتی بایستی بر اساس مفهوم حزب پیشتاز انقلابی سازمان‌های موجود خود را (با رعایت دموکراسی درونی و حق گرایش) دگرگون کنند. رابطه ارگانیک و نزدیک با جنبش کارگری (پیشروی کارگری) برقرار کنند. سعی کنند پیشروی کارگری را به خود جلب کنند. نظر شخصی من این است که رهبران این گروه‌های سنتی به هیچ وجه خواهان اعطاء این گونه امتیازات به اعضاء خود نیستند. بنابراین یک راه باقی می‌ماند، و آن اینست که کارگران و کادرهای این احزاب خودشان، مستقل از رهبری، نطفه‌های اولیه حزب را برقرار کنند و ارتباطات خودشان را با طبقه کارگر از طریق پیشروی کارگری ایجاد کنند. پیشنهاد ما به این رفقا این است که هسته‌های کارگری سوسیالیستی بسازند، برنامه انقلابی تدوین کنند، ارتباطات مستقیم با جنبش کارگری برقرار کنند، نشریه کارگری خودشان را ایجاد کنند و در این سطح دموکراسی درونی کارگری را رعایت کنند و نطفه‌های اولیه حزب را از پایه بسازند. روش‌های اتحاد‌های از بالای گروه‌های سنتی همه به شکست خورده‌اند (وحدت "راه کارگر" با دو گروه دیگر، وحدت اقلیت با گروه‌های دیگر و غیره). دیگر وحدت بین کمونیست‌ها از بالا امکان پذیر نیست - به خصوص اینکه این احزاب دچار انحرافات و مشکلات ساختاری هستند، و نمی‌توانند این کار را خوب انجام دهند - پیشنهاد ما اینست که از پایه باید وحدت کرد (حول اهداف و اصول انقلابی و روش جهت‌گیری کارگری). هسته‌های کارگری سوسیالیستی می‌توانند شکل بگیرند، و خودشان مستقیماً برنامه تدوین کنند، با کارگران در ایران رابطه برقرار کنند. پیشروی کارگری را در ایران جلب کنند و کارهایشان را هماهنگ کنند و از طریق فعالیت‌های مشترک (اتحاد عمل با سایر هسته‌ها)، از لحاظ سیاسی بهم نزدیک شوند و نطفه‌های اولیه حزب پیشتاز انقلابی را از این طریق تدارک ببینند.

در مورد رفقای که از سابقه کارگری آمده‌اند، پیشنهاد ما همین است. که به جمع‌های عمومی کارگری، انجمن‌ها (کارگران تبعیدی) اکتفا نکنند - اینها لازم هستند، منتهی انجمن‌های کارگری می‌توانند صرفاً در سطح "اتحاد عمل" باقی بمانند. کارگران در تبعید هم باید از هم اکنون هسته‌های کارگری سوسیالیستی خود را بسازند. این‌ها هم باید برنامه تدوین کنند، نشریه کارگری داشته

باشند (نشریه نه به مفهوم ردیف کردن اخبار مبارزات کارگری، به شکل دست دوم و خطاب به کسانی که قبلاً از این مطالب اطلاع دارند). نشریه کارگری صرفاً این نیست که تاریخچه جنبش کارگری را در سطح بین‌المللی و ایران منعکس کند. نشریه کارگری باید تئوری انقلابی را تدوین کند، باید در سطح جنبش کارگری خط مداخلاتی سیاسی به بحث و اجرا بگذارد و اهداف و اصول خاصی داشته باشد. این نشریاتی که به اسم نشریه کارگری منتشر می‌شوند هیچ کدام جایگاه یک نشریه کارگری سیاسی را نمی‌توانند بگیرند.

اما، ما خودمان چکار کرده‌ایم؟ ما پیشنهادی که در سطح جامعه مطرح کرده‌ایم، سعی کرده‌ایم خود به اجرا گذاریم و صحت آن را نشان دهیم. ما از کسی نمی‌خواهیم که الزاماً به ما بپیوندد. از کسی نمی‌خواهیم که الزاماً عقاید ما را قبول کند (گرچه حاضریم با هر رفیق علاقمندی به بحث در راستای کار مشترک بنشینیم). ما ارتباطات و تماس‌هایمان را خود برقرار می‌کنیم. ما صرفاً پیشنهادات به سایرین را خودمان به اجرا گذاشته‌ایم. این کار هنوز از نقطه نظر ما به نتیجه نهایی نرسیده است، منتهی از طریق دفترهای کارگری سوسیالیستی و اخیراً از طریق دیدگاه سوسیالیزم انقلابی با سایر رفقای که به این روش ساختن حزب پیشتاز متمایل هستند (یعنی قبول دارند، اولاً، حزب کارگری سوسیالیستی امروز وجود ندارد، و ثانیاً باید حزب پیشتاز را با مشخصاتی که ذکر شد ساخته شود) همکاری می‌کنیم. با هم در واقع تدارکات اولیه را آغاز کرده‌ایم. ما هنوز "گروه" خودمان را اعلام نکرده‌ایم و بدون اینکه بخش تعیین کننده‌ای از پیشروی کارگری را با خود نداشته باشیم، چنین نخواهیم کرد. ما هنوز "هسته کارگری سوسیالیستی" هم اعلام نکرده‌ایم (مایلیم این کار را با سایر رفقای انقلابی و کارگران پیشرو با هم انجام دهیم). اما، تیم‌های کوچکی اینجا و آنجا تشکیل داده‌ایم که ارتباطات خودشان را برقرار می‌کنند و از طریق نشریه کارگری (دفترهای کارگری سوسیالیستی) و نشریه‌ای که مسائل تئوریک را به بحث می‌گذارد (دیدگاه سوسیالیزم انقلابی) می‌خواهیم با نظریات رفقای جدی در امر ساختن حزب پیشتاز انقلابی در ایران آشنا شویم - رفقای که در عمل از انحرافات موجود حزب سازی‌ها برش کرده و سنت‌های اشتباه گذشته را (در تئوری و عمل) رها کرده‌اند. رفقای که به این درک رسیده‌اند که حزب پیشتاز تنها می‌تواند از طریق ادغام (غیر قابل تفکیک) پیشروی کارگری و پیشگام انقلابی شکل گیرد.

مبانی اتحاد نیروهای چپ کارگری

نکات زیر مبانی اساسی اتحاد (عمل و سیاسی) نیروهای چپ، از دیدگاه طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، است. این نوشته در اختیار "مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری" برای درج در "بولتن مباحثات نظری" قرار داده شده است.

۱- ضرورت اتحاد چپ

در وضعیت کنونی، تلاش برای یافتن راه حل‌های عملی و واقعی برای برون رفت از پراکندگی و تشتت نیروهای چپ، به یکی از مسائل محوری جنبش کارگری تبدیل شده است. پراکندگی نیروهای چپ نه تنها تأثیرات مخرب در درون این طیف می‌گذارد که نهایتاً منجر به تقویت نیروهای راست‌گرا می‌شود. اتحاد عمل نیروهای چپ و مدافع منافع طبقه کارگر، از وضعیت عینی مبارزاتی جنبش کارگری در درون ایران نشأت می‌گیرد و یک نیاز واقعی است. اتحاد عمل نیروهای چپ و مبارزات پیگیر ضد رژیم آنان، نهایتاً تناسب قوا را به نفع طبقه کارگر تغییر داده و زمینه مساعدی برای مبارزات کارگران علیه رژیم سرمایه‌داری فراهم می‌آورد. از سوی دیگر نبود یک حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب آتی ایران نیز در جنبش کارگری بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. بحران رهبری پرولتاریا نه تنها در سطح ایران که در سطح بین‌المللی به یکی از مسائل محوری جنبش کارگری تبدیل شده است. یافتن راه حل‌های واقعی برای غلبه بر این بحران یکی از وظایف اصلی چپ انقلابی است.

۲- ماهیت اتحاد چپ

نیروهایی که در عمل و برنامه خواهان سرنگونی رژیم سرمایه‌داری ایران هستند و سیاست جهت‌گیری کارگری داشته و خود را سوسیالیست دانسته و در گذشته با رژیم‌های سرمایه‌داری همکاری نکرده‌اند - صرفنظر از اختلاف‌های سیاسی و برنامه‌ای - بایستی پایه اولیه این "اتحاد چپ" را بنیاد نهند. اختلاف‌های سیاسی نیروهای چپ بایستی منجر به عدم تشکیل مبارزات مشترک علیه رژیم سرمایه‌داری و فعالیت‌های دفاعی از طبقه کارگر و سایر زحمتکشان جامعه شوند.

اختلاف‌های سیاسی و برنامه‌ای می‌توانند در محیطی دموکراتیک (سمینارها و بولتن‌های بحث) بحث شده و صحت و سقم آنان به آزمایش گذاشته شوند. از طریق این نوع بحث‌ها است که گرایش‌های سیاسی در سطح برنامه‌ای نیز می‌توانند اختلاف‌های سیاسی خود را روشن کرده و وجوه تمایز و یا اشتراک خود با یکدیگر را به نمایش گذارند. نتیجه بحث‌های شفاهی و کتبی - همراه با فعالیت‌های عملی در درون جنبش کارگری - نیز می‌تواند راه را برای اتحاد‌های برنامه‌ای مابین برخی از گرایش‌های سیاسی موجود هموار ساخته، و زمینه‌ای برای تشکیل نطفه‌های اولیه یک حزب پیشتاز انقلابی را فراهم آورد.

تجمع اولیه نیروهای چپ، تا آنجا اقدام به یک سلسله کارهای دفاعی مشترک کند، یک اتحاد عمل است. و تا آنجایی که مبادرت به برگزاری یک سری بحث‌های حضوری (سمینارهای سراسری و محلی) و کتبی (بولتن بحث) کند، فراتر از یک اتحاد عمل عادی خواهد بود - زیرا که زمینه را، بطور درازمدت، برای اتحاد‌های تشکیلاتی و سیاسی فراهم می‌آورد. اما، از این شکل ویژه اتحاد نبایستی به شکل‌های تشکیلاتی مشخص جهش کرد. بحث‌های ناروشنی مانند ایجاد "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم"، "گروه‌بندی نوین پیشگام انقلابی" و ساختن حزب "توده‌ای" و یا تشکیل یک حزب انقلابی کارگری همه باید نتیجه بحث‌های طولانی شفاهی و کتبی میان نیروهای شرکت‌کننده باشد. واضح است که پس از یک سلسله بحث‌ها، گرایش‌های نظری و سیاسی مختلف، متحدین خود را از میان شرکت‌کنندگان خواهند یافت - ضمن اینکه در سطح عملی نیز کلیه نیروها، یکدیگر را آزمایش می‌کنند. "اتحاد نیروهای چپ کارگری" با در نظر گرفتن پراکندگی و انشقاق‌های موجود چیزی غیر از ساختار فوق‌الذکر نمی‌تواند باشد.

زیرا که مفهوم این اتحاد عمل ویژه، با ائتلاف برنامه‌ای و یا وحدت

تشکیلاتی، دور یک پلاتفرم خاص، یکی نیست. وحدت تشکیلاتی بایستی بر اساس توافقات حول اهداف و اصولی مشخص صورت گیرد-و آن هم نیاز به یک پروژه بحث و تبادل نظر دارد. نیروهایی که خواهان نزدیکی سیاسی تشکیلاتی با یکدیگر هستند؛ و یا حامل عقاید "نوین" و یا "کهن" هستند، می توانند در خارج از این تجمع ارتباطات تشکیلاتی خود را با یکدیگر ایجاد کنند- البته در درون این تجمع می توانند متحدین خود را از طریق بحث های اقناعی بیابند.

این جمع در عین حال نبایستی در انحصار یک یا چند گروه قرار گیرد. کلیه افراد و نیروهایی که با اهداف آن توافق داشته و ماهیت آنرا پذیرفته و واجد شرایط باشند، باید در آن فعالانه شرکت کنند.

۳- تکالیف عملی

در رأس فعالیت های اتحاد عمل نیروهای چپ، بایستی دفاع پیگیر از مبارزات کارگران ایران و پناهندگان کارگر و زحمتکش ایرانی باشد. این فعالیت ها نیز نمی توانند صرفاً با اتکاء به نیروی پناهندگان ایرانی صورت پذیرند. نیروهای چپ، در عین حال، می باید متحدین بین المللی خود را یافته و با اتکاء به نیروی آنان فعالیت های دفاعی خود را سازمان دهند. ایجاد روابط رفیقانه با نیروهای مترقی و چپ گرا در سطح بین المللی و گرایش های چپ و پایه های اتحادیه های کارگری می تواند در این راستا مثر ثمر باشد.

۴- تدارکات نظری

نیروهای چپ بایستی از انجام صرفاً فعالیت های دفاعی نیز فراتر روند. باید ترتیبی داده شود که نظریات و برنامه ها و اختلاف های سیاسی به بحث گذاشته شوند و وضعیتی برای روشن شدن نظریات سیاسی فراهم آید. ترتیب سیمینارهای سراسری و محلی حول مسائل جنبش کارگری (در سطح ایران و سطح بین المللی) و تنظیم بولتن های بحث برای آشنایی به نظریات نیروهای چپ و تبادل نظر و تأثیرگذاری سیاسی بر یکدیگر می تواند یکی دیگر از وظایف این نوع اتحاد چپ باشد. در این جمع، افراد و نیروهای چپ بایستی بتوانند به دور از انحصارگرایی ها، اتهام زنی ها و فرقه گرایی های سنتی در محیطی آرام و دموکراتیک بطور آزاد وارد بحث شوند، و نظریات خود را در اختیار سایرین بگذارند. تحمل

اختلاف نظرهای موجود و برخوردهای سازنده و دمکراتیک اساس ضروری این بحث‌ها است.

پیشنهادات ما برای بحث‌های سمینارها، که می‌تواند زمینه را برای وحدت‌های سیاسی آتی، مابین نیروهای متفق نظر، نیز فراهم آورد از قرار زیرند:

الف) مفهوم حزب پیشتاز انقلابی—به اعتقاد ما یکی از کمبودهای جنبش کارگری در وضعیت کنونی نبود یک حزب کارگری انقلابی است. سازمان‌های سنتی متکی بر ساختارهای تشکیلاتی و برنامه‌گذاشته قادر به ارائه یک بدیل انقلابی که بتواند حداقل پیشروی کارگری را به خود جلب کند، نشده‌اند. کارگران پیشرو (چه آنان که در ایران هستند و چه در خارج) اعتمادی به سازمان‌ها و گروه‌های سنتی موجود ندارند. اتفاقی نیست که اغلب آنان دست به ساختن تشکل‌های "مستقل" خود زده‌اند. در صورتی که، چنانچه یک حزب واقعی انقلابی موجود بود، کارگران پیشرو به درون آن سازمان جلب می‌شدند.

بنابراین بحث حول مفهوم حزب پیشتاز انقلابی (حزب لنینیستی) و برخورد مشخص به انحرافات موجود و نهایتاً تدارک ساختن نطفه‌های اولیه چنین حزبی—که به یکی از مسائل عاجل چپ کارگری تبدیل شده است—بایستی در دستور کار "اتحاد چپ کارگری" قرار گیرد.

ب) ماهیت انقلاب آتی—بحث بر سر انقلاب آتی ایران در میان چپ هنوز در مراحل گذشته در جا می‌زند. هنوز عده‌ای صحبت از "انقلاب دمکراتیک" به میان می‌آورند. و برخی نیز اخیراً—بدون نقد بر مواضع سابق—تزه‌های گذشته را کنار گذاشته و "انقلاب سوسیالیستی" را تبلیغ می‌کنند. به اعتقاد ما بحث بر سر مفهوم انقلاب آتی یکی از بحث‌های مهم چپ کارگری است. چنانچه هنوز برخی از نیروها، انقلاب آتی را "دمکراتیک" می‌دانند، بایستی این نظریات را به بحث بگذارند و منظور خود را از این واژه بیان کنند. از سوی دیگر سایرین نیز باید مفهوم خود را از "انقلاب سوسیالیستی" روشن کنند (در این اینجا می‌توان در مورد ماهیت طبقاتی دولت آتی پس از سرنگونی رژیم سرمایه‌داری، که بحثی است مرتبط به انقلاب آتی، نیز تبادل نظر کرد).

اختلاف نظرها حول انقلاب آتی، قطب‌بندی‌های تشکیلاتی آینده گروه‌ها را تعیین می‌کند. به اعتقاد ما کسانی که هنوز مدافع "انقلاب دمکراتیک" هستند، در روز پس از انقلاب و سرنگونی رژیم آن سوی خط طبقاتی قرار می‌گیرند—

بنابراین از متحدان طبقه کارگر نمی‌توانند باشند.

ج) مفهوم برنامه انقلابی - بدون داشتن یک برنامه انقلابی امر سازماندهی انقلاب و ساختن حزب پیش‌تاز انقلابی امکان پذیر نیست. در طیف چپ هنوز عده‌ای برنامه "حد اقل" و "حد اکثر" را در تبلیغات خود طرح می‌کنند. به اعتقاد ما "برنامه حداقل" مربوط به دوران رفرمیسم - ماقبل از امپریالیسم است. اما، در عصر امپریالیسم، برنامه پرولتاریا بایستی بر اساس برنامه انتقالی بنا نهاده شود. طبقه کارگر برای مبارزه روزمره خود علیه سرمایه‌داری باید مجهز به برنامه عمل کارگران بوده و مطالبات انتقالی را در برنامه خود جای دهد.

د) مفهوم سوسیالیسم - با فروپاشی شوروی و "اردوگاه" بسیاری از سازمان‌های چپ، اکنون زمان آن فرا رسیده که بحثی پیرامون مفهوم سوسیالیسم و نقش دیکتاتوری پرولتاریا در مرحله انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم میان نیروهای چپ باز شود. مسئله فروپاشی شوروی را نمی‌توان یک "خطا" و یا یک "اتفاق" قلمداد کرد. نیروهایی که تا چند سال پیش شوروی را اردوگاه خود می‌پنداشتند، بایستی به یک ارزیابی اساسی در مورد نظریات خود از مفهوم سوسیالیسم دامن زنند.

ه) مفهوم امپریالیسم - سرمایه‌داری جهانی در اواخر قرن بیستم محققاً با آنچه در اوائل این قرن شاهد آن بودیم تفاوت‌هایی دارد. سازمان‌های چپ‌گرای سنتی، عموماً با چند نقل قول از لنین، به مفهوم امپریالیسم اکتفا می‌کنند. بحث حول وضعیت کنونی اقتصاد جهانی و تکامل امپریالیسم، برای نیروهایی که خواهان سرنگونی این نظام جهانی هستند، حائز اهمیت است.

طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی مایلند که بحث شفاهی و کتبی، پیرامون حداقل نکات فوق، را با سایر نیروهای چپ کارگری باز کنند. امیدوارند از این طریق - ضمن انجام فعالیت‌های مشترک عملی - زمینه‌های واقعی وحدت تشکیلاتی برای ایجاد نطفه‌های اولیه حزب پیش‌تاز انقلابی، حول یک برنامه انقلابی، فراهم آید.

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

۲۰ ژوئن - پاریس

در باره تشکیل اتحاد چپ کارگری و نخستین آکسیون سراسری در دفاع از پناهندگان ترکیه

در تاریخ ۱۲ و ۱۳ مه ۱۹۹۴، نشستی توسط نمایندگان برخی از نیروهای چپ، از جمله دفترهای کارگری سوسیالیستی، صورت گرفت. در این نشست، "مجمع فراخوان به اتحاد نیروهای چپ کارگری"، شرکت کنندگان به توافقات زیر رسیدند:

- ۱- اتحاد چپ رادیکال کارگری ایران ضرورتی مبرم و حیاتی است.
- ۲- این اتحاد را نباید به حل اختلافات موجود موقوف کرد. ما معتقدیم که با وجود اختلاف نظرها میتوان و باید بر مبنای نکات مشترک حرکت متحدی را آغاز کرد.
- ۳- ما بر ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر تأکید داریم، ولی با توجه به سطح اختلافات موجود و میزان رابطه با جنبش طبقه کارگر و... در زمان حاضر، شروع اتحاد را در سطحی پائینتر از وحدت حزبی و بالاتر از اتحاد عملیای موردی امکان پذیر میدانیم - که البته این سطح در جریان شناختهای بیشتر و نزدیکی‌ها در مسیر حرکت، و به تناسب افزایش پیوند با طبقه کارگر میتواند ارتقاء یابد.
- ۴- پلاتفرم اتحاد از طریق مباحثات و تعیین نکات اشتراک واقعی تهیه خواهد شد.
- ۵- شکل این اتحاد و همکاری به تناسب مضمون پلاتفرم حاصله و در جریان مباحثات نیروهای شرکت کننده تعیین خواهد شد.
- ۶- جمع ما جمع فراخوان دهنده است، ولی این حرکت به این جمع محدود نمیشود. بر اساس فراخوان ما، نیروهاییکه جمع میشوند طی مباحثات طی مابین به پلاتفرم و شکل اتحاد دست خواهند یافت.
- ۷- هیئتی برای هماهنگی و سازماندهی قدمهای بعدی انتخاب میشود.

مجمع فوق ضمن انتشار اطلاعاتی در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۹۴، "کلیه احزاب، سازمانها، محافل و افرادی را که برای سوسیالیسم مبارزه میکنند، جهت گیری کارگری دارند، مبارزه برای دموکراسی حقیقی و برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را وظیفه خود میدانند..." را به شرکت در جلسات آتی که برای تبادل نظر روی پلاتفرم و شکل اتحاد صورت می گیرد، فراخواند.

نخستین آکسیون اعتراضی سراسری این جمع در روزهای ۲۳، ۲۴ و ۲۵ ژوئن در شهرهای مختلف اروپا، کانادا و آمریکا، در مقابل سفارت های ترکیه علیه استرداد های اخیر پناهندگان به ایران توسط دولت ترکیه، صورت گرفت.

در لندن نیز فعالین نیروهای مختلف سیاسی تظاهراتی موفقیت آمیز در مقابل سفارت ترکیه، ۲۴ ژوئن، سازمان دادند. در این تظاهرات اضافه بر نیروهای ایرانی، برخی از گروه های چپ گرای انگلیسی نیز شرکت کردند. دو سازمان تروتسکیستی Workers Revolutionary Party و Workers International League در این تظاهرات شرکت کردند و گزارش این آکسیون را در نشریات انگلیسی زبان خود (Workers News و Workers Press) منعکس کردند.

همچنین، مصاحبه زیر توسط خبرنگار رادیو بی. بی. سی. بخش فارسی (جام جهان نما) با یکی از سازمان دهندگان تظاهرات، م. سهرابی، در مقابل سفارت ترکیه انجام گرفت و در ساعت ۹/۱۵ شب (به وقت محلی) در ایران پخش شد.

خبرنگار: لطفاً در مورد علت برگزاری این تظاهرات توضیحاتی بدهید.
سهرابی: همانطور که می دانید اخیراً دولت ایران قراردادی با دولت ترکیه امضاء کرده که طبق این قرارداد دولت ترکیه پناهندگان سیاسی ای که در ترکیه بسر می برند و قرار است که تحت پوشش سازمان ملل باشند تا اینکه تکلیف پناهندگی آنها معلوم شود، را به ایران برگرداند. اخیراً دولت ترکیه این (توافق) را شدیداً به اجراء گذاشته و حتی تعدادی از این پناهندگان را که تنها برای تجدید اجازه اقامت خود به مراکز پلیس رفته بوده اند را دستگیر کرده و به مسئولین دولت ایران تحویل داده است. همین دو روز پیش تعدادی را تحویل داده اند که ما اسامی و شماره پرونده آنها را در اختیار داریم، البته (به علت رعایت مسائل امنیتی) نمی توانیم این اسامی را به شما بگوییم، اما شماره پرونده های آنها را می توانیم در اختیارتان قرار دهیم.

خبرنگار: عکس العمل سفارت ترکیه در مقابل اعتراضات شما چه

بوده است؟

سهرابی: عکس العمل سفارت ترکیه در لندن این بوده که حتی نامه اعتراضی را که ما می‌خواستیم به آنها بدهیم قبول نکردند. البته این نامه بعداً برایشان پست می‌شود. متن اطلاعیه‌ای هم که در این مورد انتشار یافته را به جریانات و نهادهای حقوق بشری، به طور مشخص به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و کلیه احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های مترقی ایرانی و خارجی، فرستاده‌ایم.

خبرنگار: آیا سند و مدرکی که دال بر این ادعای شما مبنی بر قرارداد

استرداد، که دولت ترکیه در حال فرستادن این‌ها است و دولت ایران هم آنها را

تحویل می‌گیرد دارید؟

سهرابی: بله، بهترین سند اعلام رسمی این مسئله در مطبوعات رژیم است. در اواخر ماه گذشته در روزنامه رسالت رژیم اعلام کرده که "ما ضدانقلابیون پ. ک. ک. رابه دولت ترکیه تحویل می‌دهیم و در مقابل آن دولت ترکیه ضد انقلابیون ایرانی را به ما تحویل می‌دهد". این مسئله در پی اطلاعاتی است که دولت ترکیه در ۱۶ ژوئن در مطبوعات متفاوتی اعلام کرده است. دولت ترکیه اعلام کرده است که "ما اخیراً ۱۶ تن از ضدانقلابیون ایرانی را به دولت ایران تحویل داده‌ایم". و پس از آن رژیم خبر عقد این قرارداد را در روزنامه رسالت اعلام کرده است. سند دیگری که در این مورد وجود دارد، اطلاعاتی است که از طرف سازمان‌های پناهندگی از ترکیه به ما رسیده که شامل اسامی و شماره پرونده این پناهندگان در ترکیه است که اینها عملاً به دولت ایران تحویل داده شده‌اند.

پیش به سوی اتحاد نیروهای چپ کارگری!

دست‌های رژیم ترکیه و ایران از پناهندگان کوتاه!

اوضاع سیاسی ایرلند شمالی

بخش اول

س: با توجه به اعلام آمادگی از طرف "ارتش جمهوری خواه ایرلند" (IRA) جهت مذاکره صلح با دولت انگلیس، ممکن است در مورد رابطه آنها در حال حاضر توضیحاتی بدهید؟

ج: برای همه روشن است که شروع مذاکرات بین رهبری IRA (آی. آر. ای) - شین فین (SF) و سازمان امنیت انگلیس به چند سال پیش برمی‌گردد و مسئله جدیدی نیست. در دهه ۷۰ هم از طریق مذاکرات مستقیم بین رهبری آی. آر. ای. و دولت محافظه‌کار وقت انگلیس در لندن، آتش‌بس صورت گرفت. از آن زمان تاکنون تماس‌های مخفی با دولت انگلیس کمابیش ادامه داشته است.

تغییراتی که در سال‌های اخیر صورت گرفته است تأثیرات خود را بر روند و چگونگی پیش‌برد چنین تماس‌ها و مذاکراتی گذاشته است. برای مثال، اکنون رهبری آی. آر. ای. به این نتیجه رسیده است که مبارزات مسلحانه آنها دیگر راه بجایی نمی‌برد. یعنی رهبری به این نتیجه رسیده که دیگر از طریق عملیات نظامی

نمی‌توان ارتش انگلیس را از ایرلند شمالی بیرون انداخت. به عبارتی استراتژی جنگ مسلحانه به پایان خود رسیده است و احساس سرخوردگی در میان رهبران آنچه بنام "جنبش جمهوری خواه" نامیده می‌شود، به عینه مشاهده می‌شود.

تغییر بالانس اقتصادی در ایرلند و تفاوت آن با ۲۵ سال پیش (زمان شروع این مبارزه) را می‌توان به عنوان عامل دیگری در به وجود آمدن شرایط کنونی برشمرد. صنعتی شدن ایرلند جنوبی در سال‌های اخیر، به مراتب بیش‌تر از گذشته بوده است. در مقابل، ما شاهد از میان رفتن تدریجی صنعت در سال‌های اخیر در ایرلند شمالی بوده‌ایم. این مسئله مخارج زیادی روی دست دولت انگلیس گذاشته است. در صورتی که ایرلند جنوبی به یکی از منابع سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران انگلیسی به حساب می‌آید. یکی از تأثیرات سیاسی این تغییرات بر وضعیت فعلی در ایرلند را می‌توان به کنار راندن رهبری Loyalists (لویالیست‌ها) توسط دولت انگلیس در طول مذاکرات، دانست. رهبری لویالیست نمایندگی دست راستی‌ترین قشر طبقه کارگر در ایرلند شمالی را به عهده دارد. این قشر در مقایسه با دیگر اقشار کارگر در حال حاضر دارای امتیازات بسیاری است و به هیچ وجه خواهان از دست دادن آنها نیست. از طرف دیگر اقشار متوسط و سرمایه‌داران بزرگی وجود دارند که از جانب رهبری دیگری در چارچوب لویالیست‌ها نمایندگی می‌شوند و اینها منافع اقتصادی زیادی را در پیوند ایرلند شمالی و جنوبی دنبال می‌کنند.

در نتیجه، به بن بست رسیدن استراتژی آی. آر. ای. و آمادگی آن برای تسلیم شدن، مهیا شدن شرایط برای کنار گذاشتن عوامل دست‌راستی لویالیست، شرایط اقتصادی و خواست دولت انگلیس مبنی بر برقراری روابط نزدیک با دولت ایرلند جنوبی و عوامل بسیار دیگری، در بوجود آمدن شرایط کنونی برای مذاکره دخیل بوده‌اند. ناگفته نماند که در متن پیشنهادات آی. آر. ای. (که هنوز کسی ندیده است اما می‌توان حدس‌هایی زد) و بیانیه دولت انگلیس جهت عقد قراردادهای آتی، هیچگونه تدابیری برای ناسیونالیست‌ها، کارگران ناسیونالیست و به طور کلی طبقه کارگر در ایرلند شمالی در نظر گرفته نشده است. همچنین هیچگونه امتیازی از طرف دولت انگلیس در رابطه با مسئله خودمختاری ایرلند داده نشده است.

در حال حاضر ما با نوعی ریویزیونیسم سیاسی، به عبارتی نوعی فروپاشی سیاسی سرمایه‌داری در ایرلند مواجه هستیم. سرمایه‌داران خود را به خاطر

"استقلال" از امپریالیزم انگلیس در سال ۱۹۲۲، سرزنش می‌کنند. آنها به ایرلند جنوبی به عنوان یک پروژه (سرمایه‌گذاری) شکست خورده می‌نگرند.

به هر حال در شرایطی که لویالیست‌های دست‌راستی‌ای، که خود را در "فرمان اورنج" متشکل کرده‌اند، در پی حفظ امتیازات خود هستند، بخش‌هایی از طبقات متوسط و سرمایه‌داران منافع دراز مدت خود را در تحکیم روابط اقتصادی و سیاسی با ایرلند جنوبی می‌بینند.

به طور خلاصه آی. آر. ای. در پی معامله‌ای در حد آنچه در آفریقای جنوبی و یا در فلسطین انجام گرفت، هست؛ دول ایرلند جنوبی و انگلیس در پی معامله‌ای مبنی بر اعمال حاکمیت مشترک بر ایرلند شمالی هستند؛ دولت انگلیس خواهان خلاص شدن اقتصادی از ایرلند جنوبی است، اما قبل از این کار خواهان برقراری نوعی "آرامش" که بتوان در چارچوب آن منافع سرمایه را تأمین کرد، هست. لویالیست‌ها در پی حفظ امتیازات خود و تداوم سیستم تبعیض میان کارگران کاتولیک و پروتستان هستند، زیرا بقای خود را در حفظ این سیستم می‌دانند؛ آنها برای حفظ این امتیازات به هر خشونت‌دستی دست می‌زنند و در این راه از حمایت سازمان امنیت، بخشی از طبقه حاکم و بخشی از حزب گارگر انگلیس برخوردار هستند.

س: به قدرت رسیدن آی. آر. ای. چه عواقبی می‌تواند برای طبقه کارگر داشته باشد؟

ج: "ارتش جمهوری خواه ایرلند" بازوی نظامی استراتژی "سلاح و صندوق رأی" است. این جریان از ۶۰۰ نفر داوطلب که در هسته‌های کاملاً مستقل از یکدیگر سازماندهی شده‌اند، تشکیل می‌شود. شین فین بازوی سیاسی این جریان است که نمایندگان سیاسی خود را در نهادهای مختلف منجمله شهرداری‌های محلی دارد. شین فین و آی. آر. ای. را مجموعاً جنبش جمهوری خواه می‌نامند. این جنبش از حمایت ۱/۳ ناسیونالیست‌ها در ایرلند شمالی برخوردار است. اگر تعداد ناسیونالیست‌ها را چیزی بیشتر از ۱/۳ جمعیت کل ایرلند شمالی تلقی کنیم، می‌توان گفت که این جنبش نماینده ۱۰ تا ۱۳ درصد از مردم ایرلند شمالی است، که به لحاظ سیاسی درصد پر اهمیتی است. این بخش پر جمعیت‌ترین محله‌های

بلفاست غربی، "دری" و "آرمای جنوبی" را در بر می‌گیرد. این مناطق به عنوان مرکز قدرت جمهوری خواهان به حساب می‌آیند.

جنبش جمهوری خواهان قصد گرفتن قدرت را ندارد و از استراتژی "سلاح و صندوق رأی" تنها برای رسیدن به خواست "ایرلند متحد" استفاده می‌کند. اما این استراتژی در چشم‌انداز خود استراتژی است رفرمیستی. زیرا به هیچ‌وجه در پی سازماندهی توده‌ها برای سرنگونی چیزی نیست. این استراتژی صرفاً در خدمت مجبور کردن امپریالیزم انگلیس به مذاکره و عقد قراردادهایی است. مطمئناً هم هرگاه به عقد قراردادی با دولت انگلیس برسند، بیشترین منافع نصیب امپریالیزم خواهد شد. خلاصهً بحث آی. آر. ای. با امپریالیزم انگلیس اینست که: "وجود تو در ایرلند شمالی غیرضروری است، مخارج هنگفتی روی دوش تو گذاشته است، بنابراین باید از خاک ایرلند شمالی خارج شوی و همه چیز را به ما بسپاری".

در سال ۱۹۸۱ در طول اعتصاب غذای فعالین آی. آر. ای. در زندان، این جریان به ناگهان خود را در رأس یک جنبش توده‌ای یافت که نه تنها در ایرلند شمالی بلکه در ایرلند جنوبی هم از پتانسیل زیادی برخوردار بود. رهبری آی. آر. ای. در آن شرایط دست و پای خود را گم کرده بود که حال با این جنبش چکار کند. در نتیجه آن‌ها از این جنبش تنها برای فشار گذاشتن روی دولت انگلیس، از طریق دولت ایرلند جنوبی و رهبران مذهبی، برای گرفتن امتیازاتی، استفاده کردند. نتیجه اما، این شد که دولت "تاچر" هیچگونه امتیازی به هیچکس نداد. از طرف دیگر در آن شرایط و به ویژه از محله‌های کاتولیک‌نشین در ایرلند جنوبی صدها جوان ایرلندی برای ملحق شدن به آی. آر. ای. اعلام آمادگی کردند. اما در این مورد هم رهبری نمی‌دانست چکار کند. این جوانان به رهبری میگفتند: "شما می‌خواهید امپریالیزم انگلیس را شکست دهید، ما هم می‌خواهیم در این امر به شما کمک کنیم". اما واقعیت این بود که آی. آر. ای. هیچگونه برنامه عمل مبارزاتی‌ای برای آنها نداشت. نتیجه این شد که همه این جوانان را به کارهایی از قبیل رتق و فتق امور اجتماعی و سیاسی روزمره محله‌های کاتولیک‌نشین و غیره برگماشتند. مدت زمان زیادی نگذشت که همه آنها آی. آر. ای. را ترک کردند. بنابراین آی. آر. ای. دارای هیچگونه برنامه‌ای جهت سازماندهی توده‌ها نیست و آنجا که با روی‌آوری آنها به مبارزه روبرو می‌شود عملاً از ارائه چنین برنامه‌ای

عاجز است. اگر حتی برای یک لحظه تجسم کنیم که آی. آر. ای. به قدرت خواهد رسید، تا آنجائیکه به منافع طبقه کارگر مربوط می‌شود مطمئن باشید که هیچگونه تغییری در وضعیت فعلی این طبقه به بار نخواهد آورد. به لحاظ اقتصادی سرمایه‌داران فعلی به اضافه و سرمایه‌داران جدید دیگری در قدرت قرار خواهند گرفت.

جنبش اتحادیه‌ای در ایرلند سنتاً شامل اتحادیه‌های صنعتگران است. "اتحادیه مهندسين" به سازماندهی کارگران در مراکز کارگری همچون کشتی‌سازی "هارلند و ولف" و صنعت هواپیماسازی "شورتس"، و "اتحادیه عمومی کارگران" در بخش صنعت اتوموبیل سازی در غرب "بلفاست"، مشغول هستند. مرکز این دو اتحادیه در انگلستان است، یعنی آنها مستقیماً به اتحادیه کارگری در انگلستان وابسته هستند. در حدود ۷۰ درصد اتحادیه‌های کارگری در ایرلند شمالی دارای مراکز خود در انگلیس هستند. همه آنها در نهادی بنام "کمیته ایرلند شمالی کنگره اتحادیه‌های کارگری ایرلند"، متشکل هستند. این نهاد دارای بخش‌های پائین‌تر خود است که بخشاً به صورت خودمختار عمل می‌کنند. این بخش‌ها نمایندگان مستقیم خود را به کنفرانس‌های سالیانه اتحادیه‌های کارگری در انگلستان می‌فرستند. تعداد کمی از این اتحادیه‌ها هم در ایرلند جنوبی قرار دارند که به همین صورت عمل می‌کنند. اتحادیه‌های فوق و به ویژه اتحادیه‌های صنعتگران از دست‌راستی‌ترین اتحادیه‌ها در ایرلند به شمار می‌روند. سیستم تبعیض قائل شدن بین کارگران کاتولیک و پروتستان که به یکی از معضلات اصلی طبقه کارگر در ایرلند تبدیل شده است، عمداً از طریق همین اتحادیه‌ها و عناصر درون آنها، به پیش برده می‌شود. آنها این سیستم را به صورت خشونت بار و به قیمت ریختن خون کارگران به پیش می‌برند. برای مثال اگر یک کارگر کاتولیک در یک کارخانه بخاطر تبعیض قائل شدن به "شاپ استوارد" (نماینده کارگران در محل کار) خودش که کارگری است پروتستان شکایت کند، بلافاصله با باندهای آدمکش لویالیست روبرو خواهد شد.

این نوع مسائل از مقطع فروپاشی استالینیزم در شوروی و کشورهای اروپای شرقی، بدتر شده است. استالینست‌ها که در اتحادیه‌های کارگری از پست‌های حساسی برخوردار بودند، علی‌رغم اینکه خودشان بین کارگران کاتولیک و پروتستان تبعیض قائل نمی‌شدند اما علیه آن هم نمی‌جنگیدند و موضعی بینابینی

داشتند. اما اکنون آنها موقعیت گذشته خود در اتحادیه‌های کارگری را از دست داده‌اند و پست‌های توسط آنها توسط لویالیست‌ها اشغال گردیده است. در نتیجه وضعیت حتی بدتر از گذشته شده است. وقتی که کارخانه‌ای تعطیل می‌شود و کارخانه جدیدی به جای آن باز می‌شود، صاحبان کارخانه جدید لیست کارگران بیکار را از اتحادیه می‌گیرند. اتحادیه‌ها هم لیستی به آنها می‌دهند، اما لیستی که مورد نظر خودشان است، یعنی اسم تمام کارگران لویالیست را به آنها می‌دهند؛ و این یکی از اشکالی است که سیستم تبعیض خود را تولید و باز تولید می‌کند. اگر هم این سیستم برای آنها درست کار نکند به آدمکشی متوسل می‌شوند. البته کارگران کاتولیک و ناسیونالیست تنها قربانیان این سیستم نیستند، بلکه این شامل کارگران پروتستانی که به لحاظ سیاسی به آنها سمپاتی دارند هم می‌شود. این دسته را به عنوان "پروتستان‌های فاسد" از کارخانه‌ها بیرون می‌اندازند. در کنفرانس‌های سالیانه اتحادیه‌های کارگری در انگلیس هرگاه مسئله تبعیض بین کارگران در ایرلند شمالی پیش می‌آید فوراً آن را به بخش ایرلند شمالی خود رجوع می‌دهند و از این طریق خود را از پرداختن به این مسئله خلاص می‌کنند.

به نظر من یکی از خواسته‌های اساسی ما از اتحادیه‌های کارگری انگلیس این باشد که تمام اتحادیه‌های کارگری در ایرلند شمالی که مرکزشان در انگلیس است باید از ایرلند شمالی خارج شوند. آنها به عنوان پرقدردترین حمایت کنندگان سیاست‌های امپریالیزم انگلیس در ایرلند شمالی و به طور کلی در ایرلند عمل می‌کنند.

اما با مطرح کردن این خواسته باید مواظب بود که به دام دست راستی‌ها نیفتیم. در طول دهه ۵۰ و ۶۰ آنها می‌گفتند بگذارید از شر اتحادیه‌های کارگری انگلیسی در ایرلند خلاص شویم. اما آنها همچنین می‌گفتند که این اتحادیه‌ها پر از کمونیست‌هاست که باید از شرشان خلاص شد. اما همانطور که گفتم علی‌رغم این مسئله و به لحاظ اصولی آنها باید از ایرلند خارج شوند. این اتحادیه‌ها به دفاع از سرمایه‌داری کشور خودی پرداخته‌اند و این را علیه طبقه کارگر کشور دیگری به کار می‌گیرند.

س: آیا به نظر شما در ایرلند شمالی صلح هرگز رخ خواهد داد و ارتش بریتانیا از آن منطقه خارج می‌شود؟

ج: به اعتقاد من اگر صلحی باشد، بسیار کوتاه مدت خواهد بود. در اواسط ۱۹۷۰، حکومت "کارگر" بریتانیا، به اصطلاح "آلسترگرایی"، یعنی محول کردن وظایف ارتش و پلیس به ساکنین آلستر را آغاز کرد. این اتفاق مهمی بود زیرا همانطور که صنایع و محلات لویالیست‌ها دچار رکود می‌شدند، شغل‌هایی در نیروهای امنیتی برای مردم تأمین می‌شد. شغل‌هایی نظیر خدمات برای زندان‌ها، ارتش و غیره، کارهای ممتازی برای کارگران لویالیست ایجاد می‌کرد. این قبیل کارها برای ایرلند شمالی به عنوان یکی از فقیرترین مناطق بریتانیا، بسیار حائز اهمیت بود. بنابراین اگر زمانی صلح فرا برسد کلیه این شغل‌های پر درآمد از بین خواهند رفت. و واضح است که برای بسیاری از قشرهای پائین جامعه که مشغول چنین کارهای پر درآمدی هستند، ادامه جنگ به در خدمت منافع آنها هست. میان مردم آلستر چیزی در حدود ۱۰۰ هزار سلاح بطور رسمی توزیع شده است. در صورتی که در مناطق ناسیونالیست‌ها-بخصوص میان نمایندگان شین فین که مرتب مورد حمله مسلحانه قرار می‌گیرند- چنین اجازه رسمی‌ای برای حمل اسلحه داده نمی‌شود. تمام سیاستمداران لویالیست از محافظین مسلح برخوردارند. بنابراین ممکن است صلح ایجاد شود و یا آتش بس اعلام شود، اما بخشی از کارگران لویالیست آن را تحمل نخواهند کرد.

یکی دیگر از نگرانی‌های لویالیست‌ها، اینست که به تدریج اکثریت خود را در شمال از دست داده بسیاری از آنان از ایرلند خارج شده اند. در ابتدا در صد لویالیست‌ها به سایرین ۶۰ به ۴۰ بود، اکنون ۴۵ به ۵۵ است. از اینرو سعی می‌کنند با ترور ناسیونالیست‌ها، آنها را از منطقه بیرون رانند. بی تردید یک اقدام وسیع برای بازگرداندن لویالیست‌ها به مرز ۶۰ به ۴۰ مانند گذشته صورت خواهد گرفت.

اضافه بر این کاتولیک‌ها بیشتر از پروتستان‌ها تولید مثل می‌کنند. اگر قرار باشد شغل هم داشته باشند محققاً تعداد آنان بیشتر از پروتستان‌ها خواهد شد. بنابراین آنان را مجبور به مهاجرت کرده‌اند تا اکثریت نداشته باشند. اکنون در صد بیکاری در میان ناسیونالیست‌ها ۲/۵ در صد بیشتر از لویالیست‌ها است. از

دوره جنگ داخلی دهه ۱۹۶۰ در این نسبت تغییری حاصل نشده است. و این نسبت را دولت بریتانیا ثابت نگه داشته، زیرا که بنیاد خود دولت بر این نامزونی بنا نهاده شده است. بنابراین هر صلحی در منطقه ناپایدار خواهد بود و به ناسیونالیست‌ها خیانت خواهد شد. در آن صورت آنها مجبور خواهند بود که مبارزه خود را پیش ببرند، زیرا که هیچ کسی قادر به زندگی در محیطی تبعیض‌آمیز نخواهد بود.

س: ماهیت طبقاتی IRA (آی. آر. ای) را چگونه توضیح می‌دهید؟ آیا طرفدار طبقه کارگر هست؟ یا یک جریان خرده بورژوا ناسیونالیستی است؟

ج: آی. آر. ای. یک سازمان خرده‌بورژوا ناسیونالیستی است. در ضمن با مسئله واقعی خاصی روبرو است. زیرا که سنتاً زمانی که سازمان‌های خرده‌بورژوا ناسیونالیست که جنبش آزادیبخش ملی را علیه امپریالیزم سازمان می‌دادند و به پیروزی می‌رسیدند، آن سازمان‌ها به یک سازمان ناسیونال بورژوا تبدیل می‌شدند. اما آی. آر. ای. با این مسئله مواجه است که نقداً یک حکومت ناسیونال-بورژوا در قدرت در ایرلند وجود دارد. و آی. آر. ای. به شکل یک حکومت هرگز نمی‌تواند جایگزین قدرت مذکور شود. تنها کاری که آی. آر. ای. می‌تواند انجام دهد اینست که از طریق مبارزه مسلحانه به یک توافق با دولت برسد.

البته آی. آر. ای. اقداماتی برای طبقه کارگر در شمال ایرلند انجام می‌دهد. از حقوق دمکراتیک کارگران دفاع می‌کند، در مقابل تروریست‌های لویالیست از کارگران حمایت می‌کند و در مقابل ارتش بریتانیا مبارزه می‌کند. نمایندگان در شهرداری‌ها دارد که مسائل و اصلاحات عمومی انجام می‌دهند. یعنی کلیه کارهایی را که سیاستمداران بورژوا، در جوامع سرمایه‌داری، انجام می‌دهند، آنها هم انجام می‌دهند.

(ادامه دارد)

تهیه و تنظیم:

منوچهر افشار

سازمان بین‌المللی کار سلاح بورژوازی در جدال طبقاتی

در آوریل امسال سازمان بین‌المللی کار-ILO (س. ب. ک.) هفتاد و پنجمین سالگرد تأسیس خود را جشن گرفت. در حال حاضر این نهاد همدست و همکار طبقاتی بورژوازی مشغول برگزاری هشتاد و یکمین کنفرانس خود است. مقاله زیر کوششی است در جهت توضیح تاریخچه و ماهیت این نهاد.

سازمان بین‌المللی کار از همان بدو پیدایش خود نهادی بوده جهت تحمیق طبقه کارگر و کانالیزه کردن مبارزات آن که عمدتاً از طریق کنفرانس‌هایی که رأی بورژوازی همواره سه به یک بر رأی پرولتاریا غلبه می‌کند، انجام گرفته است. اما، با اینکه رهبری بین‌الملل کمونیست (کمینترن) به این مسئله از ابتدا اشاره داشته است، معهداً با از بین رفتن بین‌الملل انقلابی این نهاد نقشی نسبتاً مهمی در زندگی مبارزاتی طبقه کارگر ایفا کرده است - به خصوص در کشورهایی که جنبش کارگری به دلیل اختناق و سرکوب حقوق بسیار محدود بوده است.

"در زمان جنگ [جهانی اول] رهبران فرصت طلب اتحادیه‌های کارگری به بورژوازی خود خدمت می‌کردند، و حال سعی می‌کنند که بین‌الملل اتحادیه‌های کارگری را دوباره احیاء کنند که بتوانند از آن به عنوان سلاحی برای بورژوازی در مبارزه رودررو بر علیه پرولتاریا استفاده کنند... آنان" سازمان کارگری "را که به "اتحادیه ملل" ^{۱۱}، آن ابزار دزدی نظام بین‌المللی سرمایه‌داری، وابسته است، شکل می‌دهند. در هر کشور آنان، از طریق قوانینی که کارگران را وادار به قبول نقش واسطه‌ای نمایندگان دولت سرمایه‌داری می‌کنند، کوشش به سرکوب جنبش اعتصابی می‌کنند." ^{۱۱} . این سند کمینترن در اوت سال ۱۹۲۰ به صراحت ماهیت ارتجاعی س. ب. ک. را بیان می‌کند.

اما، سرمایه‌داری صرفاً پس از گذشت هفتاد و پنج سال، در شرایطی که موج انقلابات و قیام‌های کارگری فروکش کرده است، ماهیت واقعی این نهاد را

می‌تواند بیان کند. روزنامهٔ تایمز مالی، سخنگوی بورژوازی بریتانیا، در تاریخ ۳۱ ژانویه امسال، در بخش تقویم رویدادهای هفته چنین می‌نویسد: "میشل هسن، دبیر کل سازمان بین‌المللی کار،... دستور کار این نهاد را برای "عدالت اجتماعی در اقتصاد جهانی" در ژنو عنوان خواهد کرد. این دستور کار در کنفرانس ژوئن س. ب. ک. به بحث گذاشته خواهد شد. این سازمان، در سال ۱۹۱۹ در ضدیت با نیروی جاذبهٔ اتحاد شوروی جوان [از طریق] بهبود حقوق کارگران [بنا شد]. همچنان کوشش می‌کند تا صدای مشخص و محترمی در جهان بعد از جنگ سرد برای خود پیدا کند."

اولین جنگ جهانی امپریالیستی و بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی

بحران عمیق سرمایه‌داری جهانی و رقابت هر چه شدیدتر کشورهای امپریالیستی بالاخره منجر به اولین جنگ جهانی امپریالیستی در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ شد. کشتار و ویرانی عظیم این جنگ که برای دسترسی به سود کلان مستعمرات رقیبان امپریالیست بود، منجر به کشته شدن ۸/۴ میلیون کارگر و زحمتکش شد و ۲۱ میلیون زخمی از خود باقی گذاشت. مخارج این جنگ و ویرانی حاصله از آن بیش از ۲۰۹ میلیارد دلار (در آن زمان!) تخمین زده می‌شود. بدینسان جان میلیون‌ها کارگر و محصول کار آنان بیاد رفت.

اما بحران و جنگ خود منجر به پیدایش شورش‌ها، قیام‌ها و انقلابات بسیاری شد. در سال ۱۹۱۷ در روسیه پرولتاریا برای اولین بار در تاریخ مبارزاتی خود، دولت خود را تشکیل داد و در سال ۱۹۱۸ انقلابات کارگری و تشکیل شوراها را در آلمان و امپراطوری اتریش و مجارستان نیز صورت گرفتند. در چنین شرایطی بورژوازی کشورهای امپریالیستی مجبور شد رقابت خود را به بعد از خاتمهٔ جنگ موکول کند و نیروی خود را صرف مبارزه با "دشمن درونی" کند. بدین صورت جنگ جهانی اول تا پیروزی کامل یک طرف، و شکست کامل طرف دیگر، پیش نرفت و به همین دلیل بحران سرمایه‌داری جهانی در دههٔ ۳۰ عمیقتر شد و بالاخره منجر به جنگ جهانی دیگر شد. برای مهار کردن مبارزات کارگران، بورژوازی همراه با سرکوب مبارزات کارگران، امتیازاتی نیز به پرولتاریا داد. در سال ۱۹۱۸ "ودرو ویلسون"، رئیس‌جمهور آمریکا، یک برنامهٔ چهارده ماده‌ای را

به عنوان اساس صلح مطرح کرد، که شامل ایجاد نهادی به عنوان "اتحادیه ملل" بود، و در قرارداد "ورسای" جا گرفت. این قرارداد که در کاخ "ورسای" در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ به امضاء رسید، قراردادی بود جهت تثبیت توازن قوای جدید بین کشورهای امپریالیستی؛ و هدف اصلی آن غارت کشورهای شکست خورده بود. آلمان (در قرارداد "ورسای")، امپراطوری اتریش و مجارستان، ترکیه و بلغارستان (در قراردادهای دیگر) از طرف کشورهای پیروز، در اصل امپراطوری بریتانیا و فرانسه، مجبور به پرداخت مخارج هنگفتی بابت غرامت جنگ شدند.

این قرارداد شامل ۱۵ بخش است، که بخش اول آن شامل پیمان "اتحادیه ملل" است. اکثر بخش‌های دیگر در مورد پرداخت غرامت‌های عظیم، محدودیت تعداد نیروهای نظامی آلمان به سطحی بسیار پایین و غیره هستند. بخش دوم در مورد مرزهای آلمان است، که طبق آن استان‌های "آلساس" و "لورین" به فرانسه برگردانده شد و نواحی دیگری به لهستان، تعلق گرفت. "دانزیگ" ("گدانسک" فعلی در لهستان) به "شهری آزاد"، یعنی تحت اداره "اتحادیه ملل"، تبدیل شد. طبق مصوبات این قرارداد ارتش "متفقین" منطقه "راینلند" را تسخیر کرد و منطقه "سار" - با معادن ذغال سنگ و دیگر امکاناتش - برای مدت پانزده سال در اختیار امپریالیست‌های پیروز - تحت پوشش "اتحادیه ملل" گذاشته شد. نا گفته روشن است که طبقه کارگر کشورهای شکست خورده مجبور به پرداخت مخارج این "قرارداد صلح" شد.

در بخش چهارم، با یک قلم، کلیه مستعمرات آلمان به امپریالیست‌های "متفقین" تحویل داده شد و سرنوشت میلیون‌ها زحمتکش در آفریقا و جزایر اقیانوس آرام از این دسته دزدان امپریالیست به دسته دیگر منتقل گشت - البته تحت نام "اداره و رسیدگی" از طرف "اتحادیه ملل". (۳۱)

پس از بخش دوازدهم در مورد غارت آلمان و محدود کردن قدرت آن، در بخش سیزدهم، رهبران کشورهای "دموکراتیک غرب" - یعنی امپریالیست‌های پیروز - به مسئله "بهبود" وضع طبقه کارگر خود، که این همه از خود گذشتگی نشان داده است، می‌پردازند. "در صورتیکه هدف "اتحادیه ملل" ایجاد صلح همگانی است، و چنین صلحی فقط اگر بر اساس عدالت اجتماعی [که آقای میشل هنسن هنوز برای ایجاد آن تلاش می‌کند!] باشد می‌تواند بنا گردد؛ و در صورتیکه وجود شرایط کاری که شامل چنان بی‌عدالتی‌ای و فقر برای تعداد وسیعی‌ای از افراد است و

منجر به آشوب عظیمی شود و صلح و آرامش جهان را به خطر یاندازد [یعنی اوج گیری مبارزه طبقاتی و خطر انقلابات کارگری]؛ بهبود چنین شرایطی فوراً ضروری است. برای مثال، با تنظیم ساعات کار [نه صرفاً از طرف طبقه کارگر، بلکه بر حسب دولت بورژوازی و مالکین سرمایه]، منجمله استقرار حداکثر ساعات کار در روز و هفته، تنظیم عرضه کار [مانند هر کالای دیگری]، جلوگیری از بیکاری (۴) ، تعیین حقوقی کافی برای زندگی [بر حسب محاسبه تورم از طرف دولت سرمایه داری]، حفاظت کارگر از بیماری و صدمه دیدن توسط کارش، حفاظت کودکان، جوانان و زنان، تهیه مزایای سالمندی و مجروح شدن، حفاظت از منافع کارگران زمانی که در کشوری دیگر شاغل هستند، قبول اصل آزادی تشکیلات، سازماندهی تعلیم و تربیت شغلی و تکنیکی و دیگر اقدامات. "

(۵)

در آخر این بخش این روشها و اصولی که از طریق آنها اهداف والای مسبین کشتار میلیونها کارگر تأمین گشت، در نه نکته خلاصه شده اند:

اول: "اصل محوری این است که با کارگر نباید به عنوان صرفاً یک کالا و یا جنس تجاری رفتار شود. " این با "تنظیم عرضه کار" فوق کاملاً تناقض دارد، و در عمل در جامعه سرمایه داری نیروی کار کارگر فقط یک کالائی است که سرمایه دار می خرد تا بتواند کالاهای خود را تولید کند.

دوم: "حق آزادی شکل برای تمامی فعالیت های قانونی [یعنی فعالیتی که ساختار نظام سرمایه داری را به خطر نیاندازد] [برای کارکنان و کارفرمایان]؟ [!]

سوم: "... پرداخت ... حقوقی کافی برای نگاهداشتن سطح زندگی معقول" برای کارگران، بدون اینکه گفته شود که این تولید ارزش اضافه است که منجر به کم شدن حقوق کارگران و وضع وخیم زندگی آنان می شود.

چهارم: "قبول هشت ساعت کار در روز و یا ۴۸ ساعت در هفته به عنوان استاندارد که هدف" س. ب. ک. باشد. که هنوز هم در بسیاری کشورها عملی نشده است.

پنجم: ۲۴ ساعت را به عنوان وقت استراحت هفتگی توصیه می کند.

ششم: کار کودکان را منع می کند - که البته اگر پدران و مادران کودکان حقوق کافی بگیرند دیگر مسئله اش منتفی است.

هفتم: "اصل اینکه مردان و زنان باید حقوق مساوی برای کار مساوی دریافت کنند" را توصیه می‌کند. که هنوز حتی در بعضی کشورهای پیشرفته نیز عملی نشده است.

هشتم: شرایط مساوی کار برای کارگران خارجی را مطرح می‌کند - که هر کارگر مکزیکی در آمریکا، یا ترک در آلمان، و یا ایرانی در ژاپن می‌تواند بر آن قضاوت کند.

نهم: سیستمی برای بازرسی و به اجرا گذاشتن قوانین حفاظت کارگران را عنوان می‌کند. (۶)

(ادامه دارد)

مواد شیرین

۷ ژوئن ۱۹۱۴ - منچستر

یادداشت‌ها:

۱- League of Nations. نهادی بین‌المللی که بعد از اولین جنگ جهانی امپریالیستی ایجاد شد. با اینکه صرفاً نهاد کرده‌م‌آبی کشورهای امپریالیست بود (در ابتدا فقط کشورهای پیروز در جنگ) هدف علی‌الآن همواره "بدست آوری صلح جهانی" عنوان می‌شد. با بالاگیری نوین رقابت بین کشورهای امپریالیست این نهاد از هم پاشید و بعد از جنگ دوم جهانی "سازمان ملل متحد" به جای آن احیاء شد. لنین در سخنرانی‌ای در مورد این نهاد چنین گفت: "ما مسلماً بر علیه "اتحادیه ملل" هستیم... "اتحادیه ملل" بسیاری از مشخصات منشأ خود در جنگ جهانی را دارد، آنقدر متوسل به قرارداد "ورسای" است که و به هیچ وجه کوچکترین شباهتی به ایجاد برابری واقعی حقوق ملیت‌ها ندارد... و به تفسیر بیشتری لازم نیست". لنین، کلیات، جلد ۳، ص ۲۸۷ (انگلیسی).

۲- "جنبش اتحادیه‌ای، کمیته‌های کارخانه و بین‌الملل سوم". در کتاب "تازه، قطعنامه‌ها و بیانیه‌های چهار کنفرانس اول بین‌الملل سوم، ص ۱۱۲-۱۱۴ (انگلیسی).

۳- "قرارداد ورسای". بخش ۴، ماده ۱۱۹، ص ۶۸ (انگلیسی).

۴- رجوع شود به مقاله "سرمایه‌داری جهانی و مسئله بیکاری". دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ۲۱، ص ۲۲-۲۱، برای نظریه مارکس در مورد بیکاری.

۵- منبع ۲، بخش ۱۲، ص ۱۱۴.

۶- همانجا، ماده ۴۲۷، ص ۲۰۵.

فاشیسم و جنبش کارگری

مقاله زیر بخش آخر مطلبی است که نخستین بار در نشریه "کندوکاو" شماره ۷، بهار ۱۳۵۷، انتشار یافت. بخش‌های قبلی این مقاله در شماره‌های ۱۸-۲۱ دفترها انتشار یافتند.

بخش آخر

قرارداد استالین - هیتلر

جنبه ضد کارگری آخرین حرکت کمینترن در مورد مسئله فاشیسم، قبل از اینکه کمینترن رسماً به دست استالین منحل گردد، از تمامی موارد ما قبل خود آشکارتر است. در تاریخ ۲۳ اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز میان اتحاد شوروی و آلمان نازی بسته شد و مذاکرات وزیران خارجه دو کشور مولوتف و ریبین تروپ امکان همه گونه حرکت نظامی در غرب اروپا را به ارتش آلمان داد. و به عنوان نخستین اقدام حاکی از حسن تفاهم "کشور لهستان میان آنها تقسیم شد، نفی استقلال این کشور از یکسو و پیمان عدم تجاوزی که "زمینه‌های همکاری اقتصادی و فرهنگی را هم باز می‌کند" از سوی دیگر به ناگهان فاشیسم را از "دشمن بشریت مترقی" به متحد صلح دوست مبدل ساخت. کارگران سالها به درستی فاشیسم را دشمن خویش می‌شناختند، تنها توجیه کمینترن در بند بازیها و سیاست‌های چپ و راست خود مبارزه علیه فاشیسم بود، اما حالا کارگران، بورکرات‌ها را همدست فاشیست‌ها در حال قصابی می‌دیدند. نا امید، یأس و پراکندگی مبارزه پرولتاریای کشورهای اروپای غربی در نخستین سال جنگ نتیجه سیاست بورکراسی

کرم‌لین بود که به توسعه طلبی نظامی هیتلر صحنه گذاشته بود، دست او را در حمله به غرب اروپا باز گذاشته و آمادگی خود را در تقسیم لهستان اعلام کرده بود. هر کارگر مبارز در کشورهایی که به فاصله چند ماه توسط ارتش هیتلر اشغال شدند (بلژیک، هلند، فرانسه، نورژ، سوئد، دانمارک و...) حق داشت از مولوتف سؤال کند چه منافع واحدی میان اتحاد شوروی و آلمان نازی وجود دارد؟ مولوتف (بوروکراتی که در سال ۱۹۲۹ به جای بوخارین رئیس دفتر اجرایی کمینترن شده بود و مجموعه جنبش کارگری را به جز خود و همقطارانش فاشیست می‌دید) در سخنرانی ۳۱ اکتبر ۱۹۳۹ خود گفته بود: "روابط رفیقانه و حسن همجواری میان اتحاد شوروی و آلمان بر مبنای منافع اساسی آنها استوار است" (۴۱). و نیز در جلسه شورای عالی اتحاد شوروی حکم داده بود: "اکنون آلمان کشوری خواهان صلح است" (۴۲). یک سال بعد وقتی کل اروپای غربی (به جز انگلستان و سوئیس) به اشغال نازیها در آمده بود، استالین و مولوتف به "خلق فرانسه" هشدار می‌دادند که "با روش‌های گذشته نمی‌توان مبارزه را ادامه داد" (۴۳).

تنها دلیلی که بوروکرات‌ها از زمان امضای قرارداد عدم تجاوز تا به امروز در توجیه عمل خود عنوان ساخته‌اند این است که این پیمان به اتحاد شوروی فرصت داد تا نیروهای خود را گرد آورد و آماده مبارزه بعدی با فاشیست‌ها گردد. جنبه ابلهانه این استدلال آنجا آشکار می‌شود که به یاد آوریم در فاصله انعقاد پیمان حمله هیتلر به شوروی (در ژوئن ۱۹۴۱) آلمان نازی با خیال آسوده از جانب شوروی و جبهه شرق، غرب اروپا را تسخیر نمود و در عمل این فاشیست‌ها بودند که تقویت شدند و تمامی شهرهای صنعتی و کارخانه‌های اروپای صنعتی را به اختیار خویش در آوردند و اتحاد شوروی در انزوای مطلق باقی ماند. آیا فقط بیست و دو ماه جهت آماده شدن و مقابله با دشمنی که فتوحاتش او را ده‌ها مرتبه قوی‌تر کرده بود کافی بود؟ و اگر این مهلت کافی است فاصله میان ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ به طریق اولی امکان بیشتری جهت اتحاد شوروی می‌ساخت، چگونه در فاصله این شش سال از این امکان سود برده نشد تا در ماه اوت ۱۹۳۹ نیاز به پیمان بستن با هیتلر پیش نیاید؟ طبقه کارگر قهرمان اتحاد شوروی در جنگ با فاشیست‌ها پیروز شد، این واقعیت دارد، اما پیروزی او به دلیل تقویت بیست و دو ماهه اتحاد شوروی رخ نداد. تنها دفاع از دست آوردهای اکتبر و زیر بنای کارگری شوروی بود که این طبقه را در جنگ پیروز نمود. دست آوردها و زیر بنائی که بوروکراسی هنوز

قادر به تخریب آنها نشده بود و کارگران آنها را متعلق به خود می‌دانستند. موضع تروتسکی و بین‌الملل چهارم محکوم ساختن پیمان عدم تجاوز بود. تروتسکی معتقد بود که امضاء این پیمان نشانه ضعف بوروکراسی کرملمین است (۴۴). بیانیه بین‌الملل چهارم در مورد جنگ (ماه مه ۱۹۴۰) به صراحت امضای این قرارداد را نتیجه ضعف قشر ارتجاعی بوروکراتیک که بر شوروی حاکم شده می‌داند و تأکید می‌کند که در صورت ورود شوروی به جنگ موضع بین‌الملل دفاع از شوروی است: "تجمع ضد شوروی که خصلت طبقاتی خود را هر دم بیشتر آشکار می‌سازد، یکبار دیگر ثابت می‌کند که ا-ج-ش-س به واسطه مبانی اجتماعی حاصل از انقلاب اکتبر (که در تحلیل نهائی بوروکراسی خود را بدان بسته) هنوز دولتی کارگری باقی مانده که بورژوازی سراسر جهان را به هراس می‌اندازد... بین‌الملل چهارم از ا-ج-ش-س فقط با روش‌های مبارزه طبقاتی انقلابی می‌تواند دفاع کند"

• (۴۵)

سوسیال - دمکراسی و فاشیزم

با اینکه در فاصله دو جنگ سوسیال دمکراسی به پاره‌های متفاوت تقسیم شده بود و هر یک به گونه ویژه‌ای عمل می‌کردند در مورد مسائل اساسی، این گروه‌ها دارای سلسله نظریات مشترک بودند. علی‌رغم تحلیل متفاوتی که افراد و گروه‌های مختلف درون مجموعه سوسیال دمکراسی اروپا از فاشیزم به دست می‌دادند باز در عمل یک طریق واحد و معین در قبال مسئله اتخاذ می‌کردند. در فاصله کنگره بین‌الملل سوسیالیست در بروکسل (۱۹۲۸) تا به روی کار آمدن هیتلر، سه موضع مشخص درون سوسیال دمکراسی در مناسبت مبارزه با فاشیزم می‌توان ملاحظه نمود. موضع نخست متعلق به ننی (ایتالیا)، گریم (سوئیس) و اسپاک (بلژیک) بود. اینان معروف به گروه چپ‌روها بودند و پیشنهاد کاربرد تاکتیک‌های مشابه کمیترون را می‌دادند.

موضع دوم متعلق به گروهی بود که در منتهای راست قرار داشت (انگلیس، لهستان، چک، اسکاتلند). اینان برش قاطع از هر برنامه و تأثیر "بلشویکی" را خواستار بودند. موضع سوم که عمدتاً رهبران سرشناس بین‌الملل سوسیالیست بدان تعلق داشتند در میان دو موضع دیگر قرار داشت، آدلر، لئون بلوم، بوئر و

چند صباحی هیلفردینگ بدین موضع باور داشتند. اینان امکان فعالیت مشترک با کمونیست‌ها را مشروط به دست کشیدن کمیترن از "نظریه" سوسیال فاشیزم مینمودند. موضع بین‌الملل سوسیالیست به طور تجربی و تحت شرایط روز تغییر می‌کرد، اما به طور عمده می‌توان آن را منطبق با نظر گروه سوم خواند. به هر حال سوسیالیست‌ها نیز کمتر از کمیترن سکتاریست نبودند. مثلاً در ماه سپتامبر ۱۹۳۱ دو تن از نمایندگان حزب سوسیالیست آلمان در رایشتاگ، توسط رهبری بورکرات حزب از آن اخراج شدند. جرم اینان علاوه بر اعتراض به نومش حزب در مقابل حکومت هینریش برونینگ، طرح ضرورت ایجاد جبهه واحد کارگری با دیگر نیروها خاصه حزب کمونیست آلمان بود. ماه بعد عده‌ای از اعضاء سازمان جوانان حزب به همین دلیل اخراج شدند. علاوه بر آن مسئولیت عدم وجود برنامه عمل مشترک میان سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها علیه رفراوندی که فاشیست‌ها در اوت همان سال به زور تحمیل می‌کردند، به دوش هر دو حزب است. در مورد سکتاریزم سوسیالیست‌ها مثال بهتری هم می‌توان زد: در جریان تظاهرات ژوئن و ژوئیه ۱۹۲۴ که جهت کشته شدن ماته اوتی، از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا، به دست تروریست‌های فاشیست، بر پاشده بود، پیشنهاد مشخص حزب کمونیست ایتالیا و گرامشی جهت ایجاد جبهه واحد و آغاز وحدت عمل در یک فراخوان مشترک اعتصاب عمومی کارگران از جانب سوسیالیست‌ها رد شد. لیکن علی‌رغم این مسئله کمونیست‌ها به شرکت در تظاهرات سوسیالیست‌ها ادامه دادند و به تنهایی فراخوان اعتصاب عمومی را اعلان نمودند (۴۶).

به طور کلی می‌توان تحلیل سوسیالیست‌ها از فاشیزم را چنین خلاصه کرد: فاشیزم نتیجه منطقی تکامل و بحران سرمایه‌داری است، در نهایت تفاوت ماهوی با اشکال دیگر حاکمیت بورژوائی ندارد، نابودی آن از راه مبارزه طولانی، نابودی سرمایه‌داری است. به واسطه تضادهای درونی نظام سرمایه‌داری عاقبت دیکتاتوری فاشیستی در هم خواهد شکست و... به جز اتو بوئر و هیلفردینگ خطوط عمده نظر دیگر رهبران سوسیالیست همین است که یاد شد. همان فهم مکانیکی از تکامل سرمایه‌داری که سوسیال دمکرات‌ها بدان دچار هستند، اینجا نیز خود را نشان می‌دهد، اینان رشد و قدرت یابی فاشیزم را با بیان "شرایط طبیعی و ایژکتیو تکامل سرمایه‌داری" توجیه می‌کردند و به طور کامل از ارائه چشم انداز مبارزه علیه آن عاجز می‌ماندند.

اتو بوئر از رهبران حزب سوسیالیست اتریش یکی از معدود نظریه پردازان سوسیال دمکرات است که توانست تا حدودی به مواضع درست نزدیک شود. وی حرکت ضد انقلابی خرده بورژوازی را درک کرده و نیز به درستی یادآور می‌شود که ظهور و رشد فاشیزم نه به دلیل قدرت بورژوازی بلکه به دلیل ضعف پرولتاریا رخ داده (۴۷). اما راه حلی که بوئر به کارگران ارائه کرده تدافعی است، او می‌گوید صرفاً پس از حمله فاشیزم مقابله کارگران در سطح عام رشد می‌کند (۴۸).

یادداشت‌ها:

- ۴۱ - ف. کلادین، "جنش کمونیستی"
- ۴۲ - منبع بالا
- ۴۳ - منبع بالا
- ۴۴ - تروتسکی، مقالات ۱۹۴۰-۱۹۴۱
- ۴۵ - منبع بالا
- ۴۶ - ج. فیورو، "آنتونیو گرامشی"
- ۴۷ - اتو بوئر، "فاشیزم"
- ۴۸ - مقدمه ارنست مندل به کتاب تروتسکی، "سبازره علیه فاشیزم در آلمان"

پیش به سوی تشکیل جبهه واحد کارگری!
پیش به سوی اتحاد عمل نیروهای چپ کارگری!

پیرامون مفهوم کارگران سوسیالیست

در شماره ۲۰ نشریه دفترهای کارگری سوسیالیستی مطلبی تحت عنوان "در باره کارگران سوسیالیست" درج شده بود. رفیق رضوی در این نوشته ضمن بررسی مقاله "علیه بیکاری" مندرج در نشریه کارگر تبعیدی شماره ۲۳ روی عبارت "قشری از کارگران سوسیالیست" تعمق نموده و نکاتی را در این باره مطرح کرده است.

"معیار ما برای تعیین کارگران سوسیالیست چیست؟". این سؤالی است که نویسنده پیش روی ما قرار داده است. بحث وی تلاشی است جهت ارائه پاسخی جامع بدین سؤال و بالاخره معیارهایی که او طرح کرده است. رئوس کلی معیارهای ارائه شده توسط ایشان را می‌توان چنین برشمرد:

- ۱- اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی (انتقالی).
- ۲- حضور در صف مقدم مبارزات و مقاومت‌های کارگری.
- ۳- قرار دادن هدف ایجاد سازمان انقلابی کارگری در مرکز فعالیت‌های خود.

نویسنده پس از توضیح نظرات خود حول محورهای بالا خاطر نشان کرده است که عبارت "قشری از کارگران سوسیالیست" که در مقاله "علیه بیکاری" به کار برده شده ناروشن است و سپس درخواست اظهار نظر صریح و روشن در این باره کرده است. بدین ترتیب بهتر است تا بحث خود را از همین "ناروشنی" آغاز کنم و در ادامه نکاتی را جهت باز شدن بحث یادآور شوم.

در مقاله "علیه بیکاری" سعی شده بود تا ضمن بررسی علل بیکاری و عواقب آن، روی راه حل و خواسته‌های مشخصی که ضرورت دارد تا برای آنها اعتراضاتی سازمان داده شوند، تأکید گردد.

علاوه بر آن روی دو نکته اساسی دیگر انگشت گذاشته شده بود. یکی لزوم اتحاد کارگران شاغل و بیکار در این مبارزه (که تنها ظرف آن نیز تشکل مستقل کارگری است) و بیان خواسته‌هایی که ما را به این هدف (دست یابی به اتحاد و تشکل) نزدیک‌تر سازد. دیگری ضرورت سازمان‌یابی قشری از کارگران سوسیالیست و محافل کارگری در این مسیر.

من بر این باورم که این نکته دومی (یعنی ارتباط میان تشکل مستقل کارگری و تشکل کارگران سوسیالیست) موضوعی بمراتب مهم‌تر و جدی‌تر از نکته‌ای است که رفیقمان رضوی به عنوان "ابهام" موضوع بحث خود قرار داده است و بهتر بود روی این نکته یا موضوعات گرهی دیگر انگشت می‌گذاشت تا "تعمین" اینکه کدام طیف از کارگران سوسیالیست هستند. به ویژه آنکه این موضوع نیز بر اساس برداشتی اشتباه و تا حدودی عجولانه از مخاطب بحث، انتخاب شده است. به هر حال پس از روشن شدن این مسئله به نکته قبلی به طور فشرده اشاره خواهم کرد.

سؤال شده که منظور از قشری از کارگران سوسیالیست چه کسانی هستند و مخاطب مقاله به طور مشخص چه طیف معینی است؟

روی سخن مقاله (البته با این امید ضعیف که صدای ما به گوش تعداد معینی از کارگران پیشرو داخل برسد) با رهبران طبیعی مبارزات کارگری ایران است. من بر اساس برداشت و تجربیات زندگی گذشته‌ام بر این باورم که سازمان‌یابی و متشکل شدن محافل پراکنده نقش کلیدی در ارتقاء کیفی سطح مبارزات کارگری دارد. در عین حال به جرأت می‌توان گفت که شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری (اگر قرار باشد به طور واقعی مستقل باشند) از مجرای سازمان‌یابی همین محافل و کلیه کارگران آگاه و پیشرو عبور می‌کند.

اینکه منظور از قشری از کارگران سوسیالیست کیست، تنها با توضیح وضعیت فعلی جنبش کارگری و موقعیت رهبران مبارزات کارگری روشن می‌گردد.

من طی یک مصاحبه که اخیراً با نشریهٔ خارج از کشور حزب کمونیست ایران داشته‌ام، سعی کرده‌ام تا برداشت خود را به طور شفاف در این باره توضیح دهم. (۱) در آن مصاحبه در پاسخ به سؤالی با همین مضمون (موقیبت کنونی رهبران مبارزات کارگری) تصویری از شرایط پیشروان و محافل کارگری ارائه شده است. توجه شما را در این زمینه به آن مصاحبه جلب می‌کنم.

اما آنطور که از گفته‌های رفیقمان رضوی پیداست به نظر می‌آید که ایشان در بحث خود عمدتاً رو به خارج از کشور دارد. آنجا که وی سؤال می‌کند آیا اعضای کارگر سازمان‌های رفرمیست و یا کارگرانی که خرده‌کاری و "باندبازی" می‌کنند سوسیالیست هستند یا نه، این حقیقت روشن می‌شود (۲).

در غیر این صورت و چنانچه وی رو به داخل داشت قطعاً نه خود را در جایگاهی قرار می‌داد که سوسیالیست بودن یا نبودن کارگران پیشرو در داخل را تعیین کند و نه در بارهٔ شیوه‌های فعالیت و یا تجمع برخی جمع‌های کارگری یا محافل چنین داوری می‌نمود. طبعاً هر انسان آگاهی می‌پذیرد که اظهار نظر در بارهٔ یک موضوع مستلزم شناخت و اطلاعات کافی در آن باره است. راجع به اوضاع پیشروان کارگری و چگونگی کار آنها نیز دقیقاً به همان دلیلی که هیچکدام از نیروهای خارج از کشور آن شرط دوم برای سوسیالیست بودن کارگران (یعنی حضور در مبارزات و مقاومت‌های کارگری) را دارا نیستند، قادر به یک بحث یا ارائه راه حل زمینی در بارهٔ معضلات این چینی نیستند.

اما همانطور که اشاره کردم روی سخن رفیق رضوی رو به خارج است و بر این مبنی نیز در بارهٔ مخاطبین مقالهٔ "علیهٔ بیکاری" دچار ابهام یا به قول خودش ناروشنی می‌گردد. اما برای اینکه این بحث ما هم فقط به دادن "جواب" و رفع سوء تفاهم محدود نگردد، اجازه بدهید تا یک بار دیگر بر گفتهٔ خود تأکید کنم. یعنی ضرورت سازمانیابی قشری از کارگران سوسیالیست جهت برپایی تشکل‌های مستقل کارگری.

تنها متشکل شدن آگاه‌ترین کارگران در سازمان سیاسی خودشان است که می‌تواند به معضلات و نیازهای مبارزهٔ طبقاتی پاسخ دهد و در نتیجه از اعمال سلطهٔ احزاب رفرمیست و بورکرات بر طبقهٔ کارگر جلوگیری نماید و استقلال واقعی تشکل‌های کارگری را از بورژوازی تضمین نماید. تجربهٔ جنبش کارگری در سراسر جهان نیز صحت این گفته را تأیید می‌نماید.

در اروپای غربی تشکل‌های کارگری (اتحادیه‌ها) تحت سلطهٔ سیاسی سوسیال دموکراسی هستند. در برخی کشورها همین اتحادیه‌ها احزاب رفرمیست را ایجاد نموده‌اند. حزب کارگر انگلستان و حزب سوسیال دموکرات سوئد بوسیلهٔ این اتحادیه‌ها شکل گرفته‌اند. در کشورهای دیگر این احزاب سوسیال دموکرات بوده‌اند که اتحادیه‌ها را بر اساس سنت‌های پارلمانتاریستی- بورکراتیک سازمان داده‌اند.

در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری، جنبش اتحادیه‌ای تابع و بخشی از فعالیت‌های احزاب سیاسی بوده است. مثلاً در ایران حزب کمونیست ایران (به رهبری سلطانزاده) و سپس حزب توده در این مسیر گام برداشته‌اند - و سپس نیز متلاشی کرده و به شکست کشانده‌اند. در روسیه و اغلب کشورهای بلوک شرق نیز همینطور، اما در هر حال تشکل‌های مستقل کارگری به لحاظ سیاسی در یک قطب معینی قرار گرفته‌اند.

با توجه به این ویژگی‌های کشورهای نظیر ایران که تشکل‌های کارگری به ناچار و لزوماً بنا به ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه می‌بایست یا تحت سلطه و رهبری دولت و احزاب حاکم باشند و یا تحت رهبری گرایش‌های رادیکال درون کارگران، تنها راه تداوم حیات تشکل‌ها وجود دائمی سازمان سیاسی پیشروان کارگری است.

۲- معیارها، سوسیالیسم آئین یا جنبش

معیارهایی که رفیق رضوی در بارهٔ تعیین کارگران سوسیالیست ارائه کرده‌اند دارای اشکالات جدی است. چه به لحاظ شیوهٔ برخورد و چه به لحاظ درکی که از سوسیالیسم ارائه می‌کند.

به نظر می‌رسد که این بخش از بحث نیز بر اساس همان برداشت از مخاطبین (خارج از کشور) تدوین شده است. یعنی اگر عدم ارتباط با ایران و عدم شناخت از وضعیت پیشروان کارگری را در کنار ویژگی شرایط موجود جنبش کارگری ایران و تشکل‌گریزی محافل کارگری به دلیل کارنامه چپ ایران را در نظر بگیریم، چنین برخوردی به جمع‌ها و افراد پیشرو جنبش کارگری ایران قدری ذهنی و فرقه‌گرایانه است.

پرسیدنی است که مثلاً آیا شما آن جمع کارگری که خود را کمونیست

می‌داند، اعتصاب سازمان می‌دهد، منابع مارکس و انقلابی می‌خواند، اما در عین حال بنا بر تجربه خود سازمان‌ها و احزابی نظیر فدایی و پیکار و حزب توده را هم نمی‌پذیرد و برنامه‌ها و شعارهای آنان را هم جدی نمی‌گیرد را صرفاً به این دلیل که برنامه انتقالی مورد نظر شما را نمی‌پذیرد یا نمی‌شناسد، سوسیالیست نمی‌دانید؟ اگر چنین شرایطی برای کارگران در نظر گرفته شده، صرف نظر از شیوه برخورد بورکراتیک خود، صحیح نیست. اما اگر این محور تحت عنوان معیار، صرفاً جهت بحث و تبادل نظر ارائه شده، میتواند موضوع مباحث جدی باشد و امیدوارم حول همین محورها مباحثی مفید داشته باشیم.

مسئله دیگر نحوه نگرش به سوسیالیسم است. من در این باره فقط به یک توضیح مختصر و فشرده بسنده می‌کنم. سوسیالیسم فقط یک سلسله اعتقادات و یک آئین نیست. مجموعه‌ای از تئوری‌های سیاسی مبارزه طبقاتی و راه‌هایی از آن هم نیست. یعنی بدون آنکه بخواهم از اهمیت سوسیالیسم انقلابی در عرصه نظری بکاهم و یا نقش آگاهی را کم رنگ نمایم، می‌خواهم یک حقیقت دیگر را یادآور شوم.

سوسیالیسم پیش از آنکه به صورت سلسله نظراتی تئوریک تجلی یابد به مثابه یک جنبش ابراز وجود کرد. اولین نظریات و ایده‌های سوسیالیستی از جنبش کارگری فرانسه و در جامعه نوپای بورژوازی شکل گرفت. حدود نیم قرن قبل از مارکس و به هنگام حکومت ژاکوبین‌ها با بوف رهبر و سازمانده مبارزات کارگری برنامه تهدستان جمهوری خواه را در مقابل حاکمیت بورژوازی ارائه کرد.

تفکیک سوسیالیسم در عرصه نظری به وسیله مارکس در بستر انکشاف و تکامل بیشتر مبارزه طبقاتی صورت گرفت. مارکس نیز در بیانیه کمونیست اتحادیه کمونیست‌ها (حدود ۱۶ سال قبل از انترناسیونال و همچنین پیش از تحریر کاپیتال) نوشت که شیخ کمونیسم در سراسر اروپا در پرواز است. یعنی او نیز به کمونیسم به مثابه یک جنبش در درون مبارزه طبقاتی می‌نگریست. این وجه اجتماعی سوسیالیسم امروز زیر آواری از تحریفات بورکراسی چپ غیر کارگری مانده است.

مارکس با اعتقاد بر همین وجه اجتماعی سوسیالیسم (برابری طلبی طبقه کارگر از طریق پیشروانش) بود که ۱۷ سال بعد از تحریر مانیفست کمونیست، در انترناسیونال اول در کنار دیگر گرایش‌ها درون آن قرار گرفت تا با آنها بجنگد.

امروز اما طبقه کارگر به کمونیست‌ها به دیده فرقه‌های شبه مذهبی پراکنده و بعضاً ماجراجو می‌نگرد. هر جمع و گروه کوچکی که تعدادی کتاب خوانده‌اند و

به استبداد و نبود دمکراسی معترض بوده‌اند، بندها و محورهای را تحت عنوان "اصول" همانند حصارى به دور خود کشیده‌اند. من ضمن اعتقاد به حزب و برنامه انقلابی، بر این باورم که افشار میانه جامعه بر اساس آموزش‌های بورکراتیک گذشته فقط وجه نظری سوسیالیزم را آنهم به صورتی تخریب شده در قالب‌های من درآوردی (مانند ماتریالیسم دیالکتیک استالین یا برنامه حدافل) را برجسته می‌کنند.

از دیدگاه من هر اعتصاب و مبارزه کارگری که مهر و نشان برابری طلبی اقتصادی را در خود دارد مظهري از وجه اجتماعی سوسیالیزم به مثابه یک جنبش است. ضمن اینکه باید بپذیریم آگاهی پیشروان کارگری تا سر حد دستیابی به حزب و برنامه خود، از مراحل طولانی تجربه و مبارزه عبور میکند. نتیجه اینکه ما به جای قرار دادن این آگاهی به صورت اصولی مجرد در مقابل جنبش کارگری باید تلاش کنیم تا برابری طلبی (وجه اجتماعی سوسیالیزم) آن تا سطح تلفیق با وجه نظری (سوسیالیزم علمی) ارتقاء یابد. برای این کار هر کمونیست و روشنفکر انقلابی که خود را مدافع آرمان طبقه کارگر می‌داند باید از این زاویه و آن جایگاه اجتماعی سخن بگوید.

محمد کشاورز

ژوئن ۱۹۹۴

یادداشت‌ها:

(۱) رجوع شود به مصاحبه رسانه

(۲) من از این اصطلاحات کنایه آمیز و ابهام برانگیز صرف نظر می‌کنم. چرا که معتقدم مباحثات حول معضلات جنبش کارگری و کارگران سوسیالیست و پیشرو می‌بایست به دور از هر گونه آلودگی سیاسی و بر زمینه‌ای روشن و شفاف پیش برود. ضمن اینکه هر جمع یا طیف مشخصی را که "خرده‌کاری" و یا "باندبازی" می‌کنند را می‌توان مستقیماً مخاطب قرار داد و به جای باندبازی شیوه مناسبانی سالمتر و در مقابل "خرده‌کاری" پراتیک اساسی‌تر را توضیح داد. رفیق رضوی می‌تواند با برخوردی شفاف مثلاً تجربیات خود را در زمینه‌های فعالیت اساسی در خارج کشور بیان کند.